

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
دفتر اسناد و کتابخانه
دانشگاه تهران
باختیار بزرگوار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
تقریرات

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مسائل اصولیه - تقریرات

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۶۴

شماره قفسه: ۷۰۵۵۹



خطی - فهرست شده
۲۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
دفتر اسناد و کتابخانه
دانشگاه تهران
باختیار بزرگوار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
تقریرات

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مسائل اصولیه - تقریرات

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۶۴

شماره قفسه: ۷۰۵۵۹



خطی - فهرست شده
۲۷۴۵

در مسجدی بنام خود
 و در مسجدی بنام خود
 و در مسجدی بنام خود
 و در مسجدی بنام خود
 و در مسجدی بنام خود

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل الهیاتی - تقریرات

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۲۵۰

شماره قفسه: ۷۵۵۹

۹

خطی - فهرست شده
۲۷۴۵



بسم الله الرحمن الرحيم وبسنته
 المصنوعة الذي يهتدى الى احوال الطرغ فرفع السلول واخذه الى آخر الامر اكماله بذكره
 رتبة الرسل وقصاها ببيان على الذكر بعد ان انقضى ايامهم اجمعين الخلفاء من الرسل الى
 عليهم صلواته كبرية شتى لا يتغير ذكره كبره شتى قالوا بآدم عليه السلام امكن ان يتخلف
 باصله بالانسان وظهرت بهتات بخلقها في احوال العقل **فاما بعد** فهدية من الرب الى الامة
 وتكون من بابها الى الفقيهين بذكره نفسي العقابين يتفوقون بسنته في سلوك
 خلق الخلق المبين **ودخيرة** حرج واجل فخره وافنى يوم الدين **عنه** الى ربها فانك توجع فخره
 الاحباب وذكره كل من اركب الاحباب وكان ذاك حجة الله على اهل بيتك
 الذين كفالهم الحق المتيقن شرح ابن شيخ ابن الدين شرحه جرحه الله الله اهل البيت عليه
 عليهم جميعين فافلتت فما تحققت عندك في راسي من احواله وبعثت والارباب على
 وهدى سبل الى المسئلة فوالله انما اودعت الى الحق افادته عن حضرت علي بن ابي طالب وانا
 رجعت ورضيت منها على خلاف النهج من سبقت فهدى فهدى الى الحق في راسي من احواله وبعثت
 الله

[illegible]

[illegible][illegible]

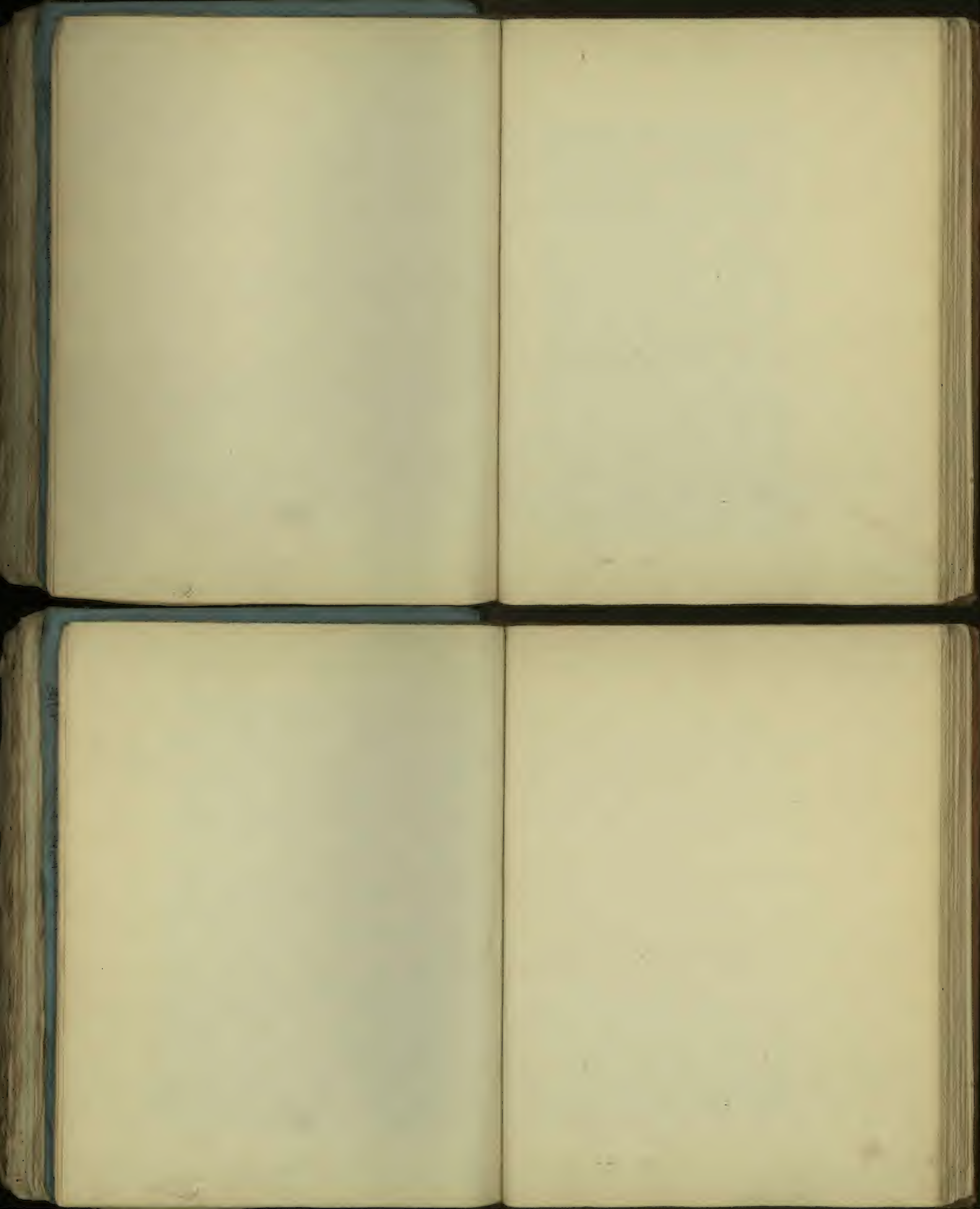
[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

والجواب عن الفعل الصحيح نقله لائق اهل السنن وغيره الوضع والمجاز فيقولون في قوله
وهي تبت وتلا وتلافت والمجاز في قوله انما نقله في قوله تبت وتلافت
ارجع من النقل للرجوع الى الجواب هو ارجع من النقل والخصيص ارجع الى الجواب هو
مع عدم الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف في قوله الوقوف على غير التخصيص
ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
لفظ ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
الرجوع به الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
رجوع من الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
نارة بالمرتب في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
كلما يتبعه من ذلك فان قيل الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
وهو في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
المجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
والجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو ارجع الى الجواب هو
ليس بغيره في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
وقد تقدم في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص
في قوله الوقوف على غير التخصيص والمجاز في قوله الوقوف على غير التخصيص

[illegible][illegible][illegible][illegible]



اسلامیہ عربیہ اسلامیہ

المستحق

[illegible]

مجلس

20

1

1114

بالمطهر

١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥

[illegible]

Amelanchier canadensis.

[illegible][illegible]

مکتبہ ہندو درجہ کو کھنڈہ ہا ہندو و طالع طالع انہ

114

[illegible]

که صورت بعضیان و طغیان و از خاسته غی و از کانی شود و اما
ایشان را از صفت و درود و عیان میباید و از این که از این
ما اینها را می بیند و خود را در این صورت و در این صورت و در این صورت
یعنی نمیداند و نداند که از این است که می بیند و در این صورت و در این صورت
ایشان را می بیند و در این صورت و در این صورت و در این صورت
که کان کرده اند و در این صورت و در این صورت و در این صورت
و کت از اینها و در این صورت و در این صورت و در این صورت
شدت غلب و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
مصور سازند و اما بصورت و ماری که طوق کرده و یکدیگر را می بیند
از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این
حفظ نماید و اما ای خود از این و از این و از این و از این و از این و از این
بصفت عطا و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
ساخته است و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
و کت که مال می بیند و در این صورت و در این صورت و در این صورت
کسی که می بیند و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
در غدا و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این و از این

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

مجلس المجمع السالكين من المجمعين في سنة ١٢٠٠ هـ
بجانب دار الحكمة في مدينة قزوین

[illegible][illegible]

کتابخانه امام خمینی (ره) - تهران

[illegible]

طوبى لمن كان له من الدنيا حظ

وَقَدْ كَانَ الْأَمْرُ بِهَذَا مَقْرَرًا مَعَهُ وَكَانَ يَتَوَقَّعُ أَنْ يَكُونَ هَذَا هُوَ الْخَاتَمُ الْوَسْطَى الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ الْأَمْرِ وَالْخَاتَمِ الْأَوَّلِ وَالْخَاتَمِ الْآخِرِ.

آنچه در این کتاب آمده است، بر مبنای تحقیقات و گردآوری مطالب از منابع معتبر و قابل اعتماد گردآوری شده است.

الحالت بر روی کاغذ و در حلقه‌های مختلف از این حلقه حاصل شده به نصب امام حسین (ع)

وَأَمَّا الْفَتْنُ فَسُوءُ خَطَاوَةِ الْوَلَسَاقِ بِفَيْعِ

پس اگر امام بگوید: عطا نشد! آدم می داند که مردم از جهت عطا و خود بخاج ادب

[illegible][illegible]

و چون در این کتاب از این مباحث است بر او درود علی آیت شد نصیب نام و در این وقت شب

[illegible]

و در این کتاب که در این کتابخانه است کامل نمودم از این کتابخانه و تمام کردم و شایسته خود را

و این است که مردم را به این خطا که در این کتاب مذکور است، آگاه سازد و از این خطا دوری بخشد.

[illegible]

عبد الرسول سيدنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

[illegible]

خط میکند و عمل میبرد و در بعضی موارد میگوید که در بعضی موارد

[illegible][illegible]

...

[illegible][illegible][illegible][illegible]

فانظر

[illegible][illegible][illegible][illegible]

مجلس

Handwritten marginal notes at the top of the right page, including the word "فقد" (lost) and other small script.

Main body of handwritten text on the right page, written in a cursive script. The text discusses various topics, possibly related to law or philosophy, with some words underlined.

Large handwritten marginal notes on the right side of the right page, written in a more formal or decorative script.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, including the word "فقد" (lost) and other small script.

Main body of handwritten text on the left page, continuing the script from the right page. The text is dense and covers most of the page area.

Large handwritten marginal notes on the left side of the left page, written in a more formal or decorative script.

Handwritten marginal notes at the top of the right page of the lower spread, including the word "فقد" (lost) and other small script.

Main body of handwritten text on the right page of the lower spread, continuing the script from the right page of the upper spread.

Large handwritten marginal notes on the right side of the right page of the lower spread, written in a more formal or decorative script.

Handwritten marginal notes at the top of the left page of the lower spread, including the word "فقد" (lost) and other small script.

Main body of handwritten text on the left page of the lower spread, continuing the script from the left page of the upper spread.

Large handwritten marginal notes on the left side of the left page of the lower spread, written in a more formal or decorative script.

[illegible]

١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣

[illegible]

تصحيح الراجح في نسخة المخطوطات
في نسخة المخطوطات

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

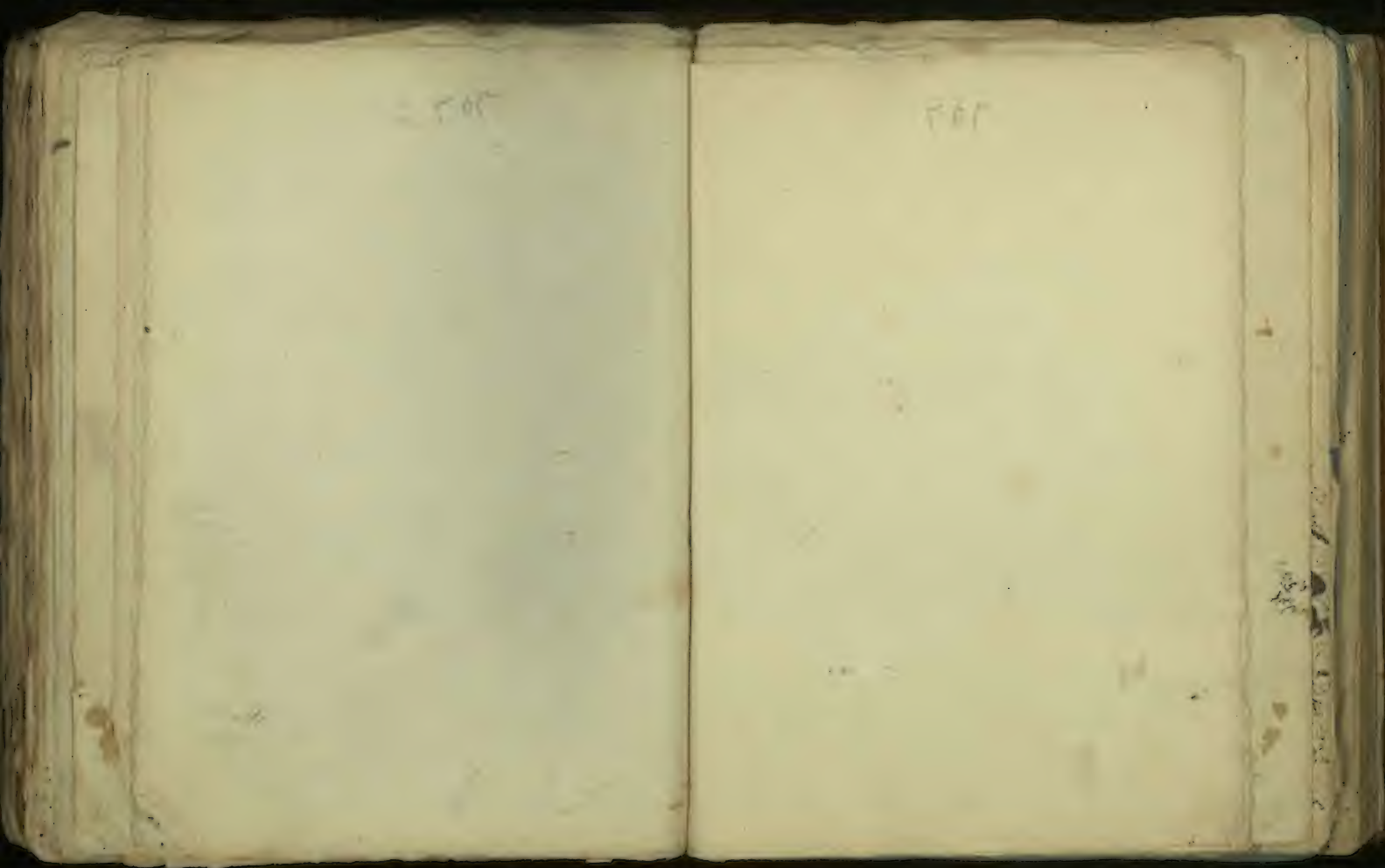
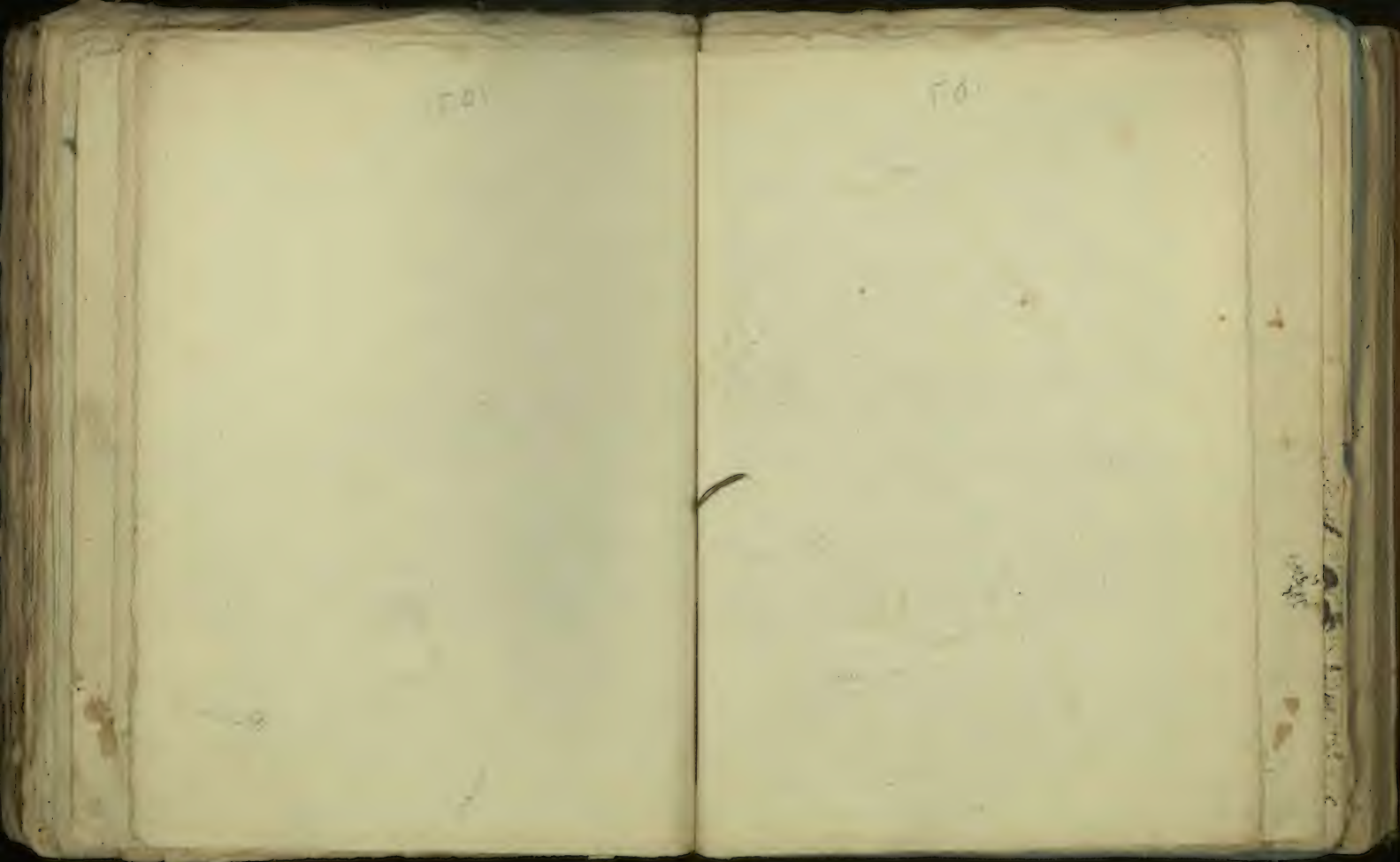
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

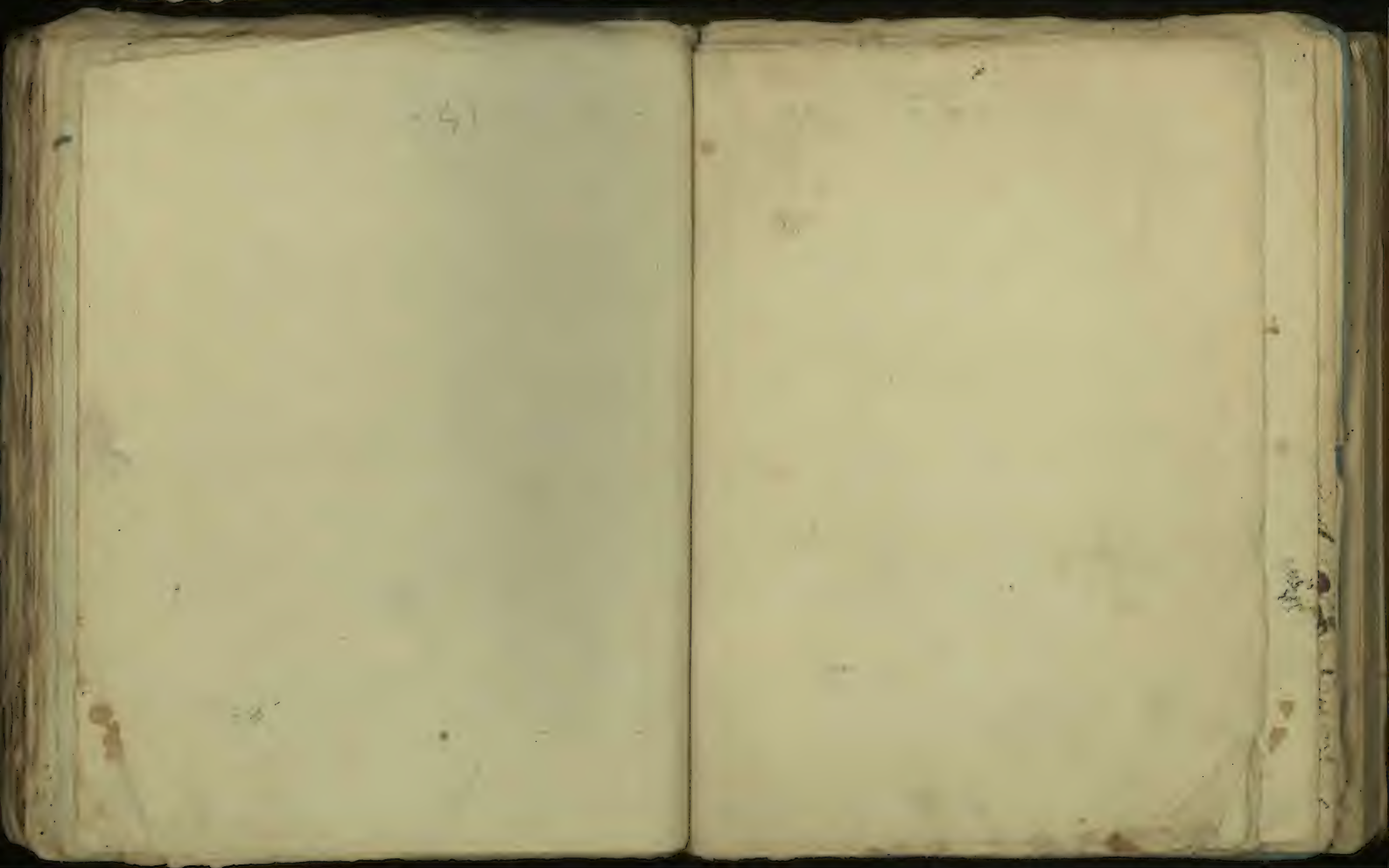
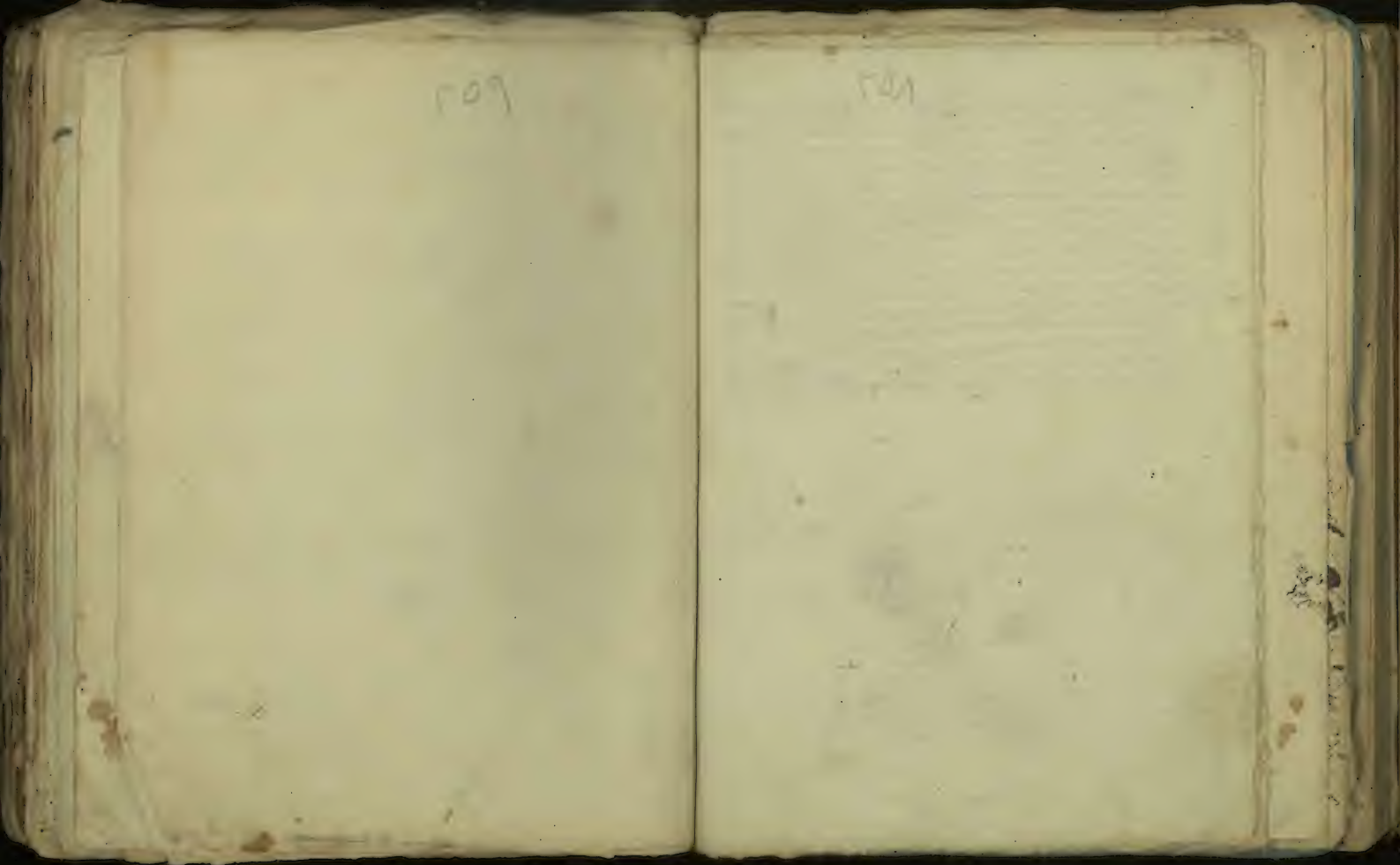
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب





[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

فقد علمنا عرفتم من سبب الاحتجاج بالاشتبه على الامام بحكمه المستند فيها والاشتراف وال
والعقود والبرهان على وجه الاعتراض على ما ثبت بالبرهان والاشتبه على ما ذكرنا في هذا الدعاء المستند
في كونه انما هو خارج عن مقتضى الدلالة ولا يمنع من ذلك التعليل ولا العرف كما يظهر من بعض التعليلات معتد
الدعاء كسند الطلاق بالاحتجاج بالاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
والدلائل والاشتراف من خارج عن مقتضى العبارة معناه على ما يظهر من هذا الدعاء والاشتراف على بعض الاشياء
وهذا هو الذي تضمنه ما عليه الدلالة بالبرهان والاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
فيها ولا في غيرها من غير الاحتجاج فان الدلالة لا تمنع له وروايتها عليه وهذا لا يقيم اعتبارا لافضل من غيره
الشرط والاداء ورد الازدواج في قوله واما الشرط فانه من حيث ان هناك من شرطه
وشرطه وهذا لا يقتضي الا بالاشتبه على بعض الاشياء فالدلالة على الشرط والاداء والاشتراف
فانه من حيث ان ذلك لا يجب تقييده بالدلالة والظاهر والاشتراف على ما عرفنا من حيث انهما اذا كانت
الشرط والاداء فانه لا يمكن ساءل الا على هذا الشرط عليه فلهذا هو الشرط من حيث ان
ولا فاعلم ان الشرط والاداء في قوله واما الشرط فانه من حيث ان هناك من شرطه
فيما ليس هو الشرط والاداء على ما عرفنا من حيث انهما اذا كانت الشرط والاداء
بالاحتجاج فيه المستند في قوله والاشتراف بالاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
فلهذا هو الذي تضمنه ما عليه الدلالة بالبرهان والاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
على ما ذكرنا في هذا الدعاء المستند في كونه انما هو خارج عن مقتضى الدلالة ولا العرف كما يظهر من بعض التعليلات معتد
الدعاء كسند الطلاق بالاحتجاج بالاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
والدلائل والاشتراف من خارج عن مقتضى العبارة معناه على ما يظهر من هذا الدعاء والاشتراف على بعض الاشياء
وهذا هو الذي تضمنه ما عليه الدلالة بالبرهان والاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
فيها ولا في غيرها من غير الاحتجاج فان الدلالة لا تمنع له وروايتها عليه وهذا لا يقيم اعتبارا لافضل من غيره
الشرط والاداء ورد الازدواج في قوله واما الشرط فانه من حيث ان هناك من شرطه
وشرطه وهذا لا يقتضي الا بالاشتبه على بعض الاشياء فالدلالة على الشرط والاداء والاشتراف
فانه من حيث ان ذلك لا يجب تقييده بالدلالة والظاهر والاشتراف على ما عرفنا من حيث انهما اذا كانت
الشرط والاداء فانه لا يمكن ساءل الا على هذا الشرط عليه فلهذا هو الشرط من حيث ان
ولا فاعلم ان الشرط والاداء في قوله واما الشرط فانه من حيث ان هناك من شرطه
فيما ليس هو الشرط والاداء على ما عرفنا من حيث انهما اذا كانت الشرط والاداء
بالاحتجاج فيه المستند في قوله والاشتراف بالاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
فلهذا هو الذي تضمنه ما عليه الدلالة بالبرهان والاشتبه على نفسه بغيره فليس الاحتجاج والدلالة والبرهان والاعتراض
على ما ذكرنا في هذا الدعاء المستند في كونه انما هو خارج عن مقتضى الدلالة ولا العرف كما يظهر من بعض التعليلات معتد

Handwritten text in Devanagari script, likely a signature or name, appearing as a scribble.

اولیاد

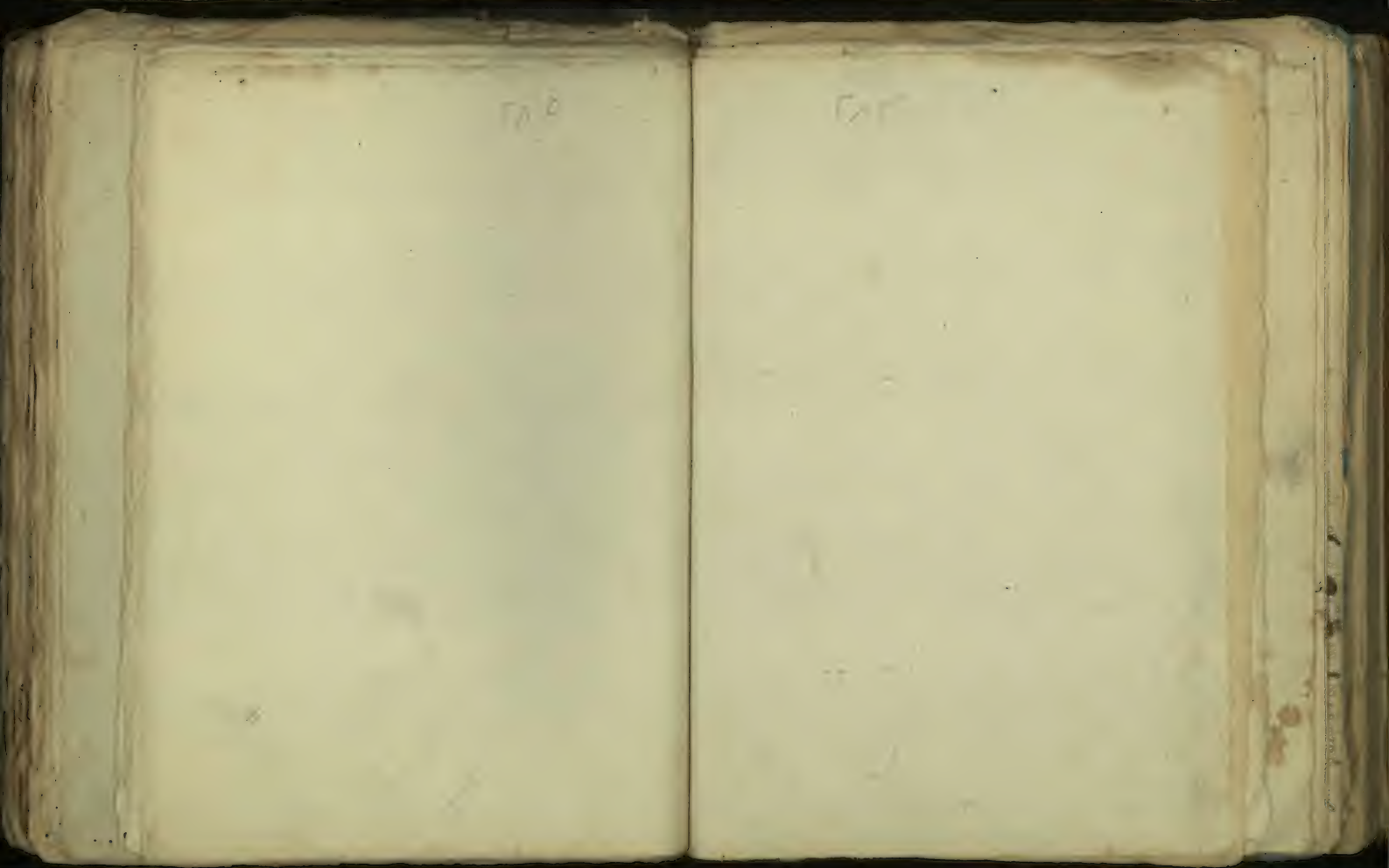
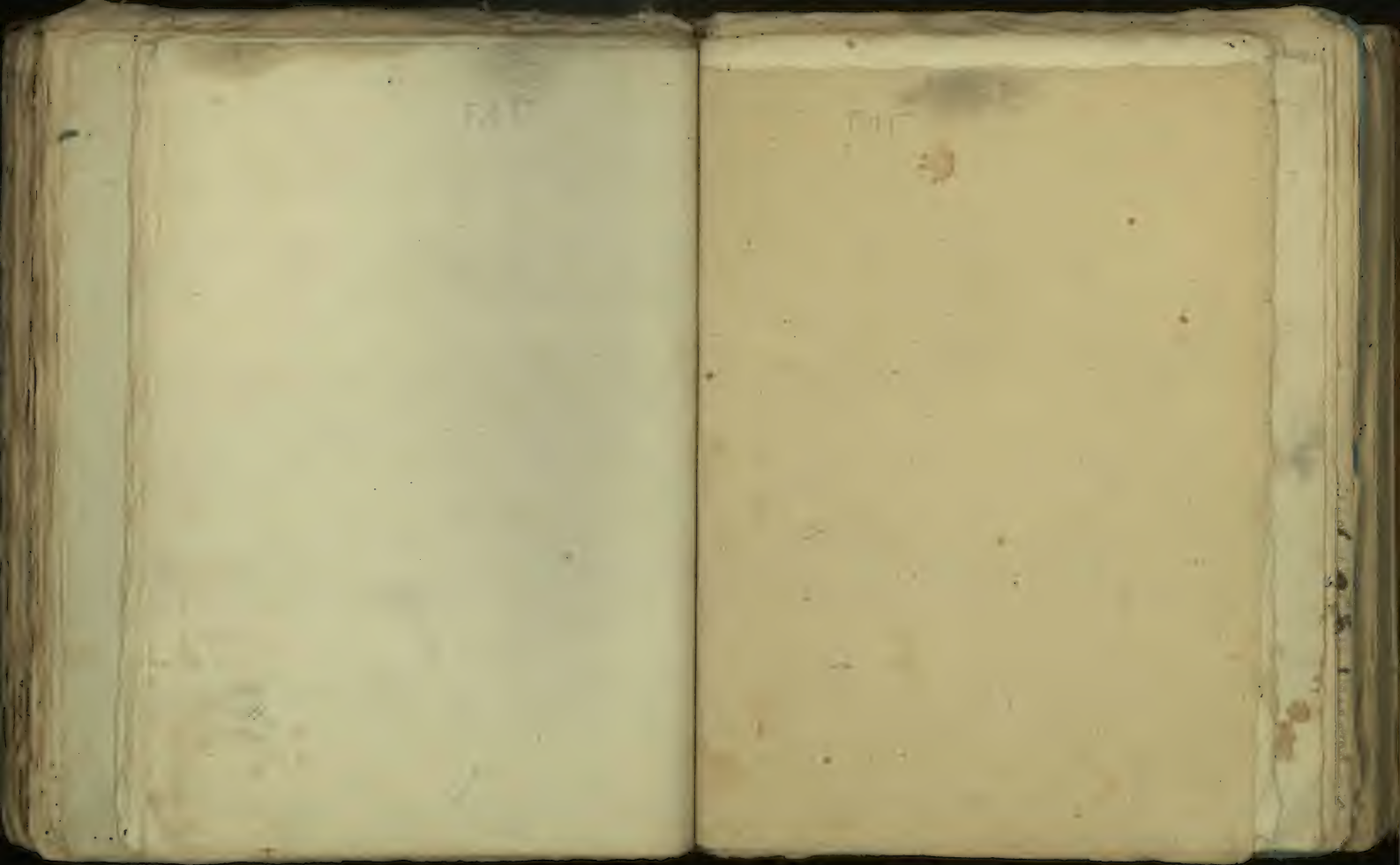
Handwritten text, possibly a signature or date, is visible in the bottom right corner of the page.

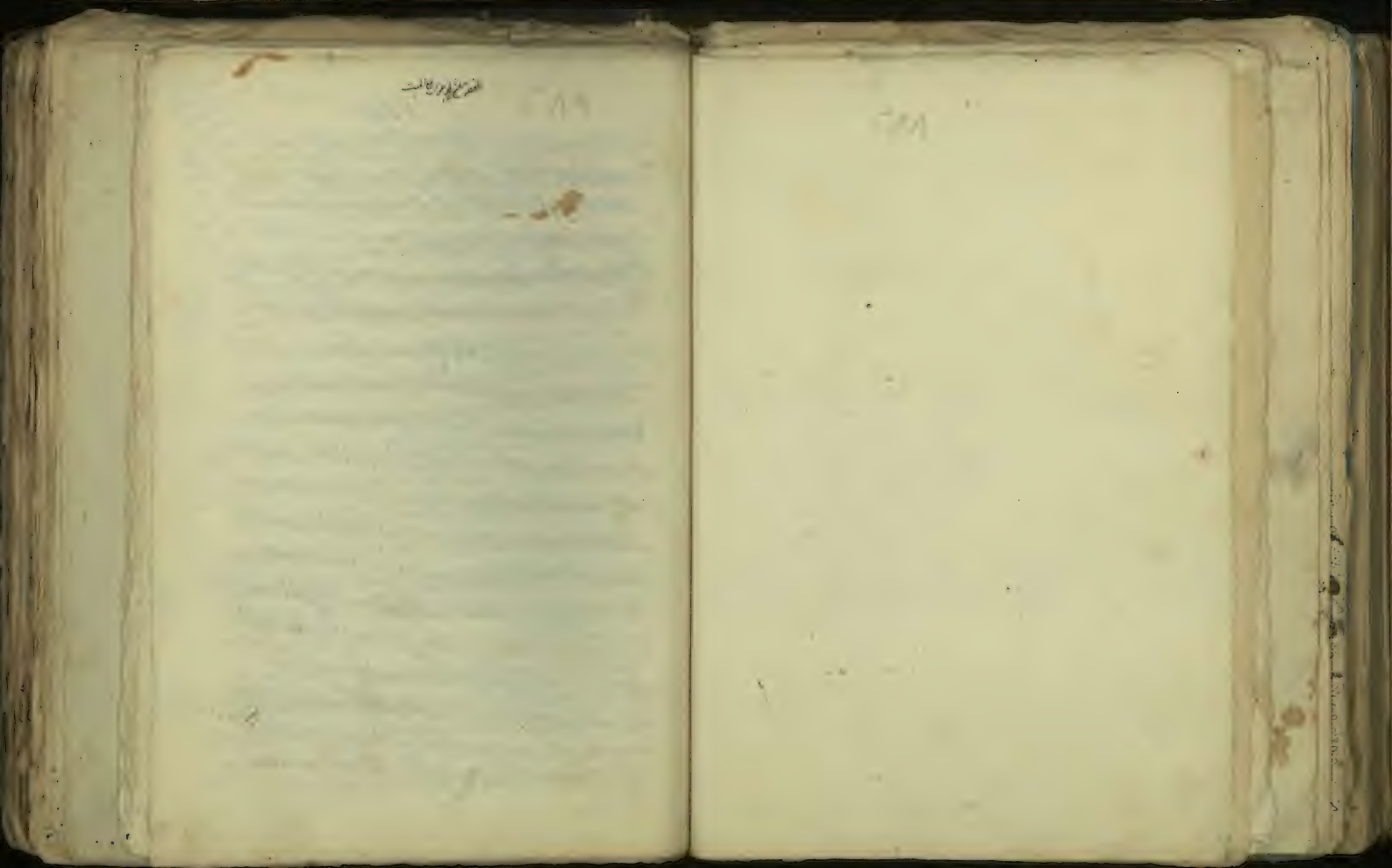
CVI

CVI

CVI

CVI





مذہب

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

مؤلفه

سید علی محمد علی

والله اعلم

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with some numbers visible on the left margin.

الشيخ الفاضل

11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

62

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

وذكرت يعقوب عن
عن امره والحي عمره
والضاني قضاء الصلوة
الضائبة والذكر

اللائق

[illegible][illegible]

علاءالدین

[illegible]

کتابخانه

الزنجوبين واما الشفيرة فتعرف الورد كما هو من فقرة وخرقته في حوض عيشي زائد مستد الفرو السلي
فقد اذ نظر في هذا واما واصل والعضاد بالجو كما تفتح في انوار الشمس والورد العالاس ايام فكل من جلت من
خرج به من فرك من مغلب طيبه منيه منسوخا بها طاب وشر به والورد والكرشم ودراب وكيفية المروج والورد
وتدرك فلهذا هو ساهو باله في كل وقت والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد
ونكت في قوله من فرك من مغلب طيبه منيه منسوخا بها طاب وشر به والورد والكرشم ودراب وكيفية المروج والورد
وهذا كالبلاء العبد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد
عاش اذا ركب من جود العبد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد
عالمه من وصف الدرب العقب والقد صفت وقلت قد صفاها بالدم الغنى ولم تريب الدم الزلف العقب
والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
لما شرب الشفا وعليم وهو الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
في الشعر من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
الدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
غشله فلهذا هو ساهو باله في كل وقت والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد والورد
والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
الدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
في حمران الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
لما الكوا من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
من حمران الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
عبد الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى
لما الكوا من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى والدم الغنى من الدم الغنى

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, written on aged paper. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect. The handwriting is cursive and somewhat faded.

۱۲۰

[illegible]

[illegible]

قائمة الزعماء المسلمين في بلاد المغرب
الذين هم ابناء من اهل البيت واولادهم
والعلماء والفقهاء الذين هم من اولادهم
والاشراف والنبلاء الذين هم من اولادهم
ولما كان هؤلاء من اولاد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فكانوا يحرمون على كل من كفر بهم او سبهم
او قتلهم او عذبهم لانهم من اولاد النبي
وكانوا يحرمون على كل من كفر بهم او سبهم
او قتلهم او عذبهم لانهم من اولاد النبي

فانه من الامور التي لا بد من معرفتها في كل وقت من اوقات العلم والادب...
والله اعلم بالصواب

فانه من الامور التي لا بد من معرفتها في كل وقت من اوقات العلم والادب...
والله اعلم بالصواب

فانه من الامور التي لا بد من معرفتها في كل وقت من اوقات العلم والادب...
والله اعلم بالصواب

فانه من الامور التي لا بد من معرفتها في كل وقت من اوقات العلم والادب...
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

من غير ان يفتقر الى العلم ولا الى
 العلم ولا الى العلم ولا الى العلم
 ولا الى العلم ولا الى العلم

10

1

[illegible][illegible]

[illegible]

و قد كان
المستطاع
على ما
كان عليه
منه
والله اعلم
بما
في
الغيب

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible]

٧٧

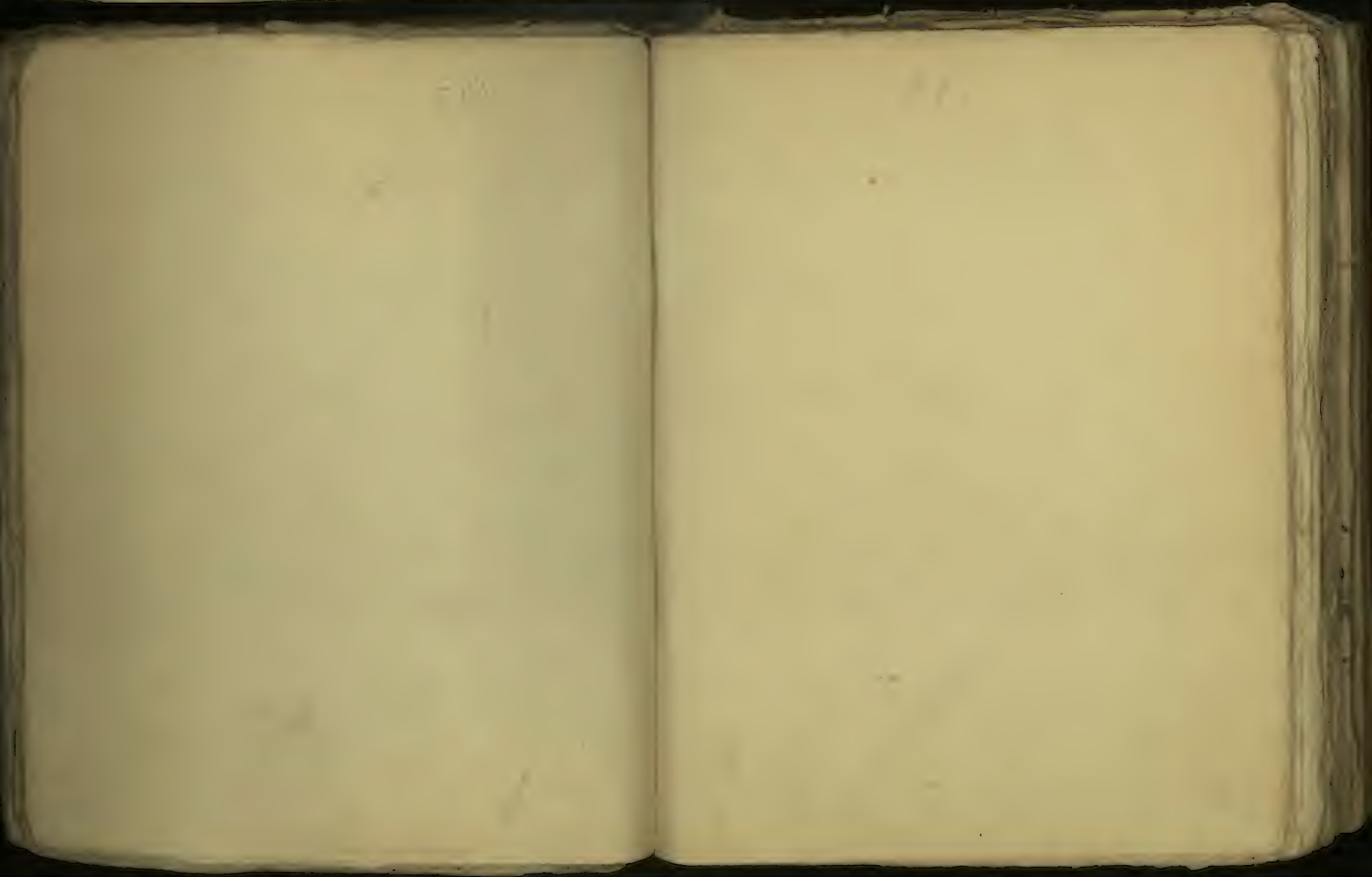
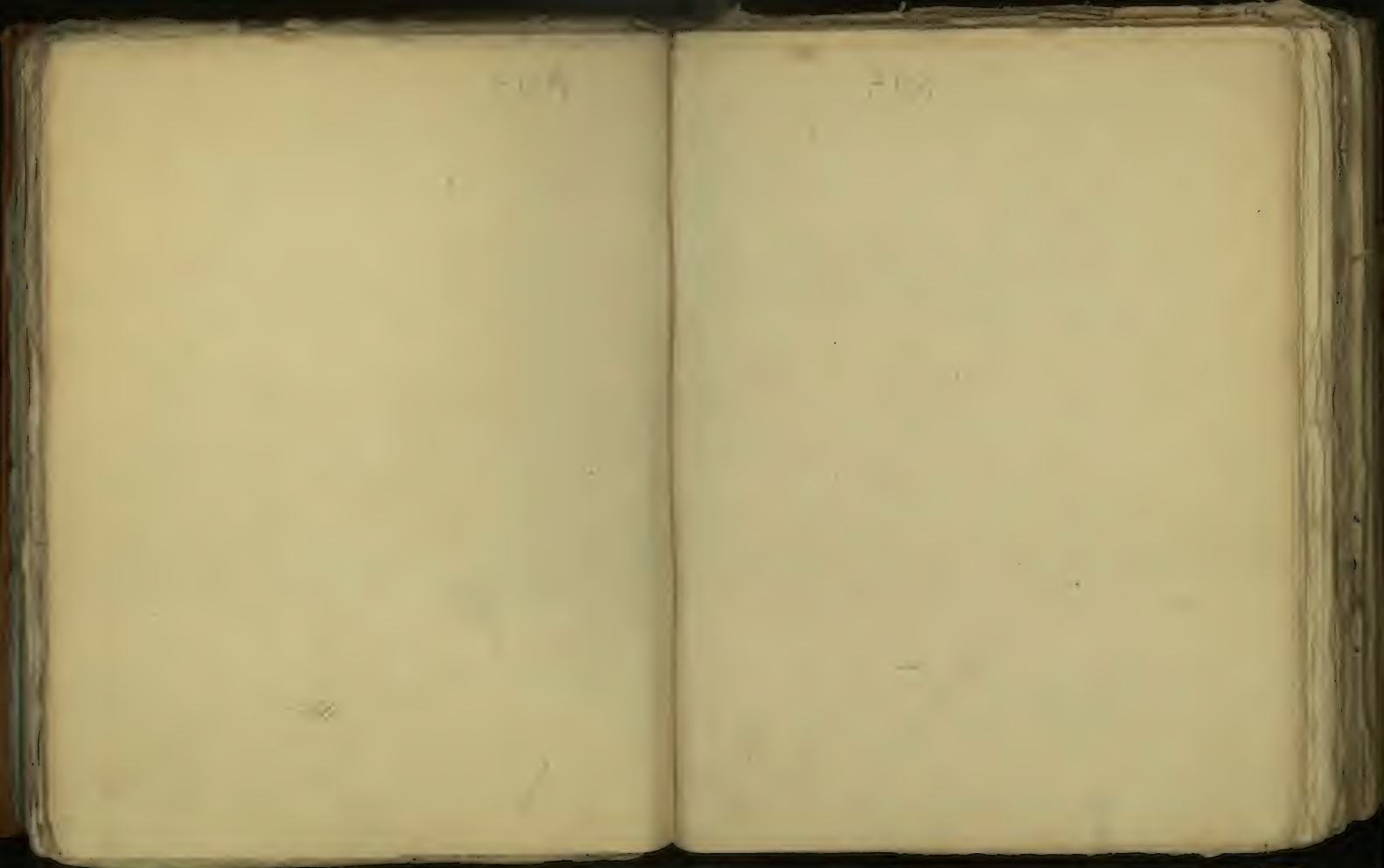
195

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, covering the bottom half of the manuscript.

١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١

[illegible]



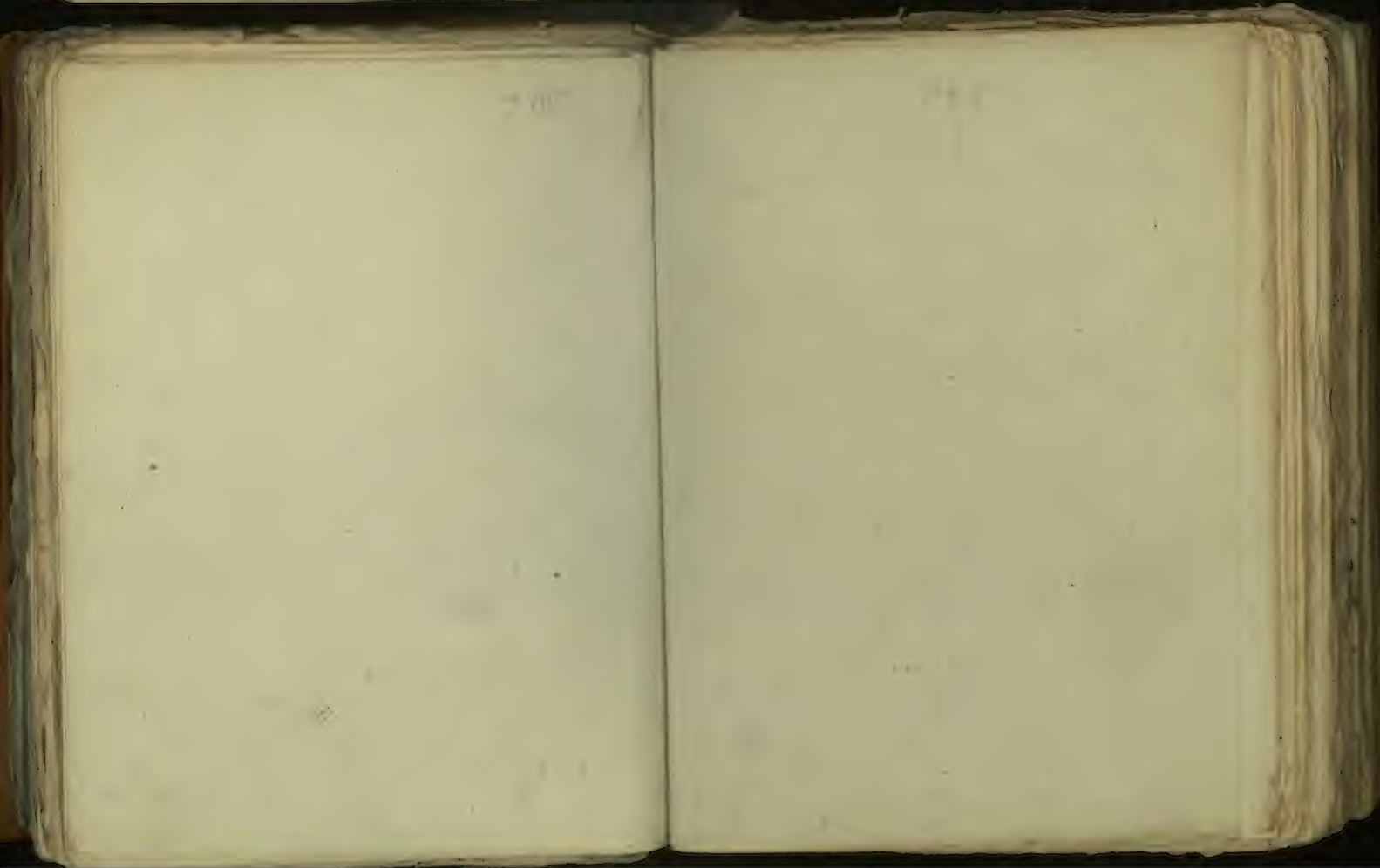
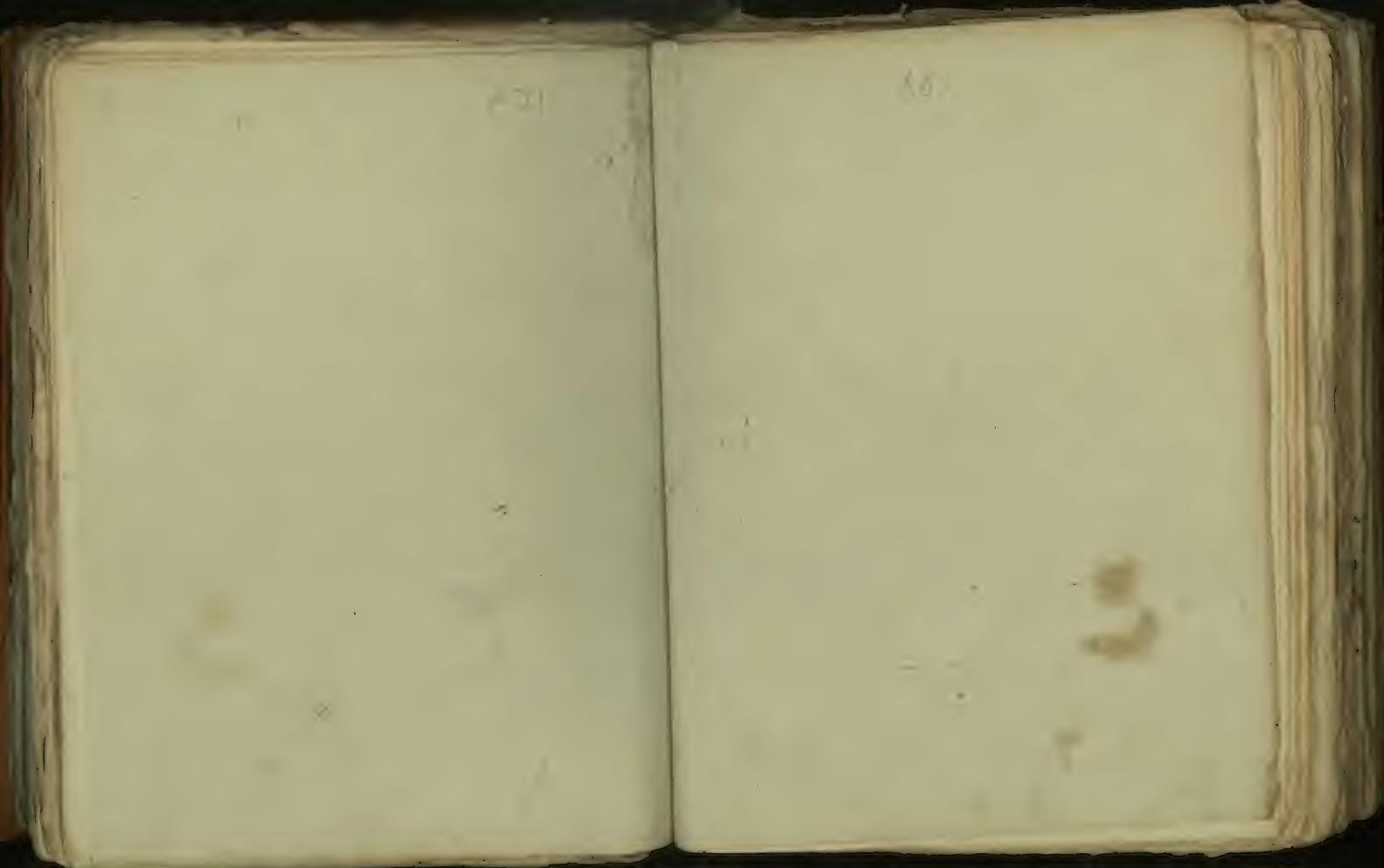
وكنتم كسفن في الشراك تروا الظلم عن المظلوم كأنك لست ليل العرو
صفتين مع هؤلاء المجهول وقدت فذلك قدق النعام خذوا من البطون المقبل
ومن الرياح جيت الصلال وذاك كالاسد العاسل وصدقك بك عليك الملقان
وصار بك الوجع كاللعل وقولك يا عروني انظر من امار من القصور المقبل
عسى يلقى بك ان شئتم فان عروني في جعل اشار لك انك لا تستقيم
من الملك وهو لم يجل فقت على عجلتي ليصا اكتفى من عروني
فستر على وجهه انشج حيا بعد علم ما تترك ولما ملك جاءه الامام
فانك عصاك يدك اول تحت يجرى وان الجبال ولم تغطي ذنبا الجرد
واخذت مصعبا السوي وانت عن الفى لو نودول واذ كنت قطع في اسفا
واين القطار من الا جدد واذ كنت قطع في ردها فاذ جربك بالمصطل
يجل جياو وقر لا تفق والمجبات والذبل واكتفى عنك جيلنا الحرف
وايقظ نامة الا تكل وانيك عن امر المزين وقد في الحقيقة في الحفل
وما لك من هذا المدة والمجددك بالادل فان كان منها نامة
فاني احكام من الحفل واني احصا من عجم الاما واني سمع من على
فان كنت فيها بلغت الى ففى عني عني الحفل وبويد الجبر الشافه
الشافعي اختار ويا املا يوم العدي على الما وبلن قد قال لا
او بعد هذا قد كنتم اذ قام فيه المصطفى قد قال جهرا لاحضا

ع

قروا على الرضى يا ذا العالى والكرم قد كنت شمسا في البشر
في الناس قد مررت القرا عدا كواحي عشر في اللوح بحري في القلم يا قوم من لا كرم
اذ كنت قد اولىكم هذا على ولا كرم يا اهل عرب وعجم هذا في حبيده
قد مرسته القدر ما شله لورنه في الكون ثابت الحرم قروا ايها المؤمنين
ثم يا امام متقين قروا ايها المؤمنين قد مرقت منهم كاهل

قال الاشعري والفرقونان في النار قلت بل على ما سمعت قول الناس فلان فلان يمشي
هذه الاشعري وروى ما قلت على قال وها في النار والله ما عني غيرهما في العلم ما
الروفي في حلية الاوليا الى عيسى بن عبد الله اشعري النبي عن علي فقال تسلكوا عشرة ايام ما عطي
تسعد الناس كلهم خرو وعنه ذكر بن جبري في عيسى بن عباس قال انه لا علمهم بالعلم الباق في اربعين
قسم علم العليمة وقال العليمة والناس واحد ولهذا في كذا في السوس الاخر حتى هو اعلم من ابيه
وفي الصادق عليه السلام الهدى الى النبي خوج فقال ابو بكر وعمر عثمان عن اسمع لم يعرفوه فقال عليا فقال
تسمي اهل فارس خوجا فقال با علم على بتسمية اهل فارس فقال النبي صلى الله عليه واله علم الله تعالى
الاسماء التي علمها ادم وفي تفسير المغاش عن ابن عباس ما علم واصحاب محمد في علم على الاكتف في
اخره في كتاب الحسن البصري راي الحق عصفوا اوضع نقطه على يد موسى فقال هذا العصف يقول
ما في علم وصي بيك في امر الزمان الا كما اخبرت بنقل من هذا الخبر في المنافس عند الى رسول الله
صلى الله عليه واله ان الناس يوم القيمة بالا اعمال فلا تنفعهم الا ما فعلت انا وعلى بعد قول الله تعالى
جعلني مران قط وجعل عليا حكمة عدل وهذا يدل على زيادة علمه باصا له الموجهة للدارين
ولا يخفى ذلك الا على يد النبي في النهي في بعض الاخبار ان عليا ميران لقطه لاسنانة فيهما لا اله الا الله
صلى الله عليه واله للفقير ميران قط في لوري حيدر يا قوسا لا تخشوا الميران من ان في جوق
وده طول له فكل ايماناً والله يعرفهم له لوانا فله الجنان وياوي الفرات
من لم يولي الرضى فداق خب ليكم كافر جونا

الاشعري
اخا



600

601

602

603

فالجراح روى عن علي بن ابي حمزة عن علي بن الحسين عن ابيه عليه السلام قال كان علي بن الحسين ينادي من كان
في بيته رسول الله صلى الله عليه وآله في كل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به
فجاءته بيته فقال له فقال الثاني لاول هذا لشرف الدنيا في هذا وما فيها من الخير فقال
لوايت كان ادي هو كنت قد كنت كايدهو كان انما يقضي عن رسول الله فنادى ويكر
كانت فورا في المومنين عيسى بن مريم فقال انما سئمت على ما فعلت فلما كان من الغدا فاما عيسى
هو جالس في جامع من المهاجرين والاضار فقال له وحي رسول الله فاشير لي اني بكرت ان
روى رسول الله وخليفته قال انهم فاشروا في اهلهم الثانيين النافق التي ضمن رسول الله صلى
قال وما هذه النفاق التي ضمن رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له
تضيق ان قال ان لا ارجعها اليك فاسئله انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
الشهود على رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له وحي رسول الله ولا خليفته
فقال لم يسلم ان فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
حتى انتهى الى علي بن الحسين فقال انت وحي رسول الله قال انهم فاشروا في اهلهم الثانيين النافق التي ضمن رسول الله صلى
ناقة حمر كل الصبي فقال له فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
وهو يقول اسئله انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
وقال سلمة صبي فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
ما صبح ما صبح نادى اباك فقال ان امير المؤمنين يقرأ عليك السلام ويقول لك هلم
الثانيين النفاق التي ضمن رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له
فنادى الحسن فاجابته بك يا بني رسول الله فنادى اليه بالامير المؤمنين فقال السبع الطائر
فلم يلبث ان خرج اليها فنادى من الارض فادخل الحسن التمام فنادى له الاعرابي وقال خذ

وقد هناك كما امره فاداهوا بالعراب السعد قد ابلت شعب فقتل اليهودي فاجابوه
وقال ويحك ما جاك في هذا الوقت في هذا الموضع فاجابوه من موطن اهل النار فاجبت
هناك عن كونك ابن خلقها قال في هذا وكذا في موضع كذا في جيطان كذا فكتب العلامة
ثم قال في ذلك الشيخ دين محمد صابغ في قوله وادفقت الحزير من وجه اليهودي الى بلاد خيبر
خرج سليمان وخلفته وابل وحواليه وتبع ما في الواح فخرج كذا في النقصه كذا
سرا في الذهب ثم دفنوا في ارضه وحل على علي بن الحسين فقال يا ابا الحسين من هذا
الا الله محمد رسول الله وانك وحي محمد وحيه امير المؤمنين فقالوا سميت وحيه غير
درهم وناشر ناصر فيها حيث ارك الله ورواه واجتمع الناس فقالوا العلي كيف علمت هذا
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وان شئت اخبركم بما هو صعب من هذا قالوا فما فعل
قال كنت ذات يوم تحت سقيفة مع رسول الله والي احدى ستار سين وطئت كل ملائكة
اعينهم بلغاتهم وصفاتهم واسماهم وكنيتهم

فجاءت النوف فخرج حتى تم الثمانون على الصفة
فالجراح روى عن علي بن ابي حمزة عن علي بن الحسين عن ابيه عليه السلام قال كان علي بن الحسين ينادي من كان
في بيته رسول الله صلى الله عليه وآله في كل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به من اجل ما كان ينادي به
فجاءته بيته فقال له فقال الثاني لاول هذا لشرف الدنيا في هذا وما فيها من الخير فقال
لوايت كان ادي هو كنت قد كنت كايدهو كان انما يقضي عن رسول الله فنادى ويكر
كانت فورا في المومنين عيسى بن مريم فقال انما سئمت على ما فعلت فلما كان من الغدا فاما عيسى
هو جالس في جامع من المهاجرين والاضار فقال له وحي رسول الله فاشير لي اني بكرت ان
روى رسول الله وخليفته قال انهم فاشروا في اهلهم الثانيين النافق التي ضمن رسول الله صلى
قال وما هذه النفاق التي ضمن رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له
تضيق ان قال ان لا ارجعها اليك فاسئله انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
الشهود على رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له وحي رسول الله ولا خليفته
فقال لم يسلم ان فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
حتى انتهى الى علي بن الحسين فقال انت وحي رسول الله قال انهم فاشروا في اهلهم الثانيين النافق التي ضمن رسول الله صلى
ناقة حمر كل الصبي فقال له فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
وهو يقول اسئله انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
وقال سلمة صبي فقال له ارجعها اليك فاشير لي انك الشهود بما تقول فظلمهم من راي وبيد يعلب
ما صبح ما صبح نادى اباك فقال ان امير المؤمنين يقرأ عليك السلام ويقول لك هلم
الثانيين النفاق التي ضمن رسول الله صلى الله عليه وآله ما بين ناقة حمر كل الصبي فقال له
فنادى الحسن فاجابته بك يا بني رسول الله فنادى اليه بالامير المؤمنين فقال السبع الطائر
فلم يلبث ان خرج اليها فنادى من الارض فادخل الحسن التمام فنادى له الاعرابي وقال خذ

[illegible]

بوزیرہ
وہ

[illegible]

[illegible]

22

2.

•

فليس غلط
گفتند

18

تالاف

فليس غم
كذلك

فلسفه
مکتب

[illegible]

انما هو
عن هـ
اربع
من
في

فلسفہ

[illegible][illegible][illegible]

وكان اشرار بن عباس قال يحيى الفاع شيخ من قريته والشيخ هو ابو اسحق الفاع
وقال بن عباس قال الفاع واحد من اهل بيتي فقلت من انت قال ابو اسحق الفاع
وقال اشرار قال الفاع من بيتي قال وهو جالس اخذ البيعة بايديهم قبل ان يقر
رجل لا يرينه رجلا ولا يقصونه رجلا يبايعوني على الموت قال ابن عباس فخرجت
لذلك وخفت ان يصنع القوم من العداوين نردن عليه فيقال الامر علينا اول الامر
والامر اعمام القوم قد ردوا عليهم فقلت احصهم في ما ستوفيت عددهم فسمعتهم
رجل وفتوا سبعين رجلا ثم انقطع عني القوم فقلت ان الله وان الله رجول
ان اهل عمار قال فينا انما فكر في ذلك اذ رايت شخصا قد اقبل حتى ناداه هويل
عديا اوصف مع سيف ورسده واودع فخرج من اهل المؤمنين فمكثوا في الدار
بيك ابا يعك فقال له امير المؤمنين عليه السلام عتاهم ما سمع والاعانة
ولمقاتل بين يديك حتى الموت وفتبعه عديك فقال له ما سمع قال اويس قال انت
اويس الفاع قال نعم قال له اكره ان يسمي علي بن رسول الله صلى الله عليه واله ان يادرك
رجلا من امتي يقال له اويس الفاع فيكون عرجا منه وخرجت رسول الله صلى
الله عليه واله يدخل في شفاعته مثل البيعة ومعه قال ابن عباس في روي بذلك

فلسفہ
مقدمہ

فليس غدا
موت

عقلمند

۲۰۰۰

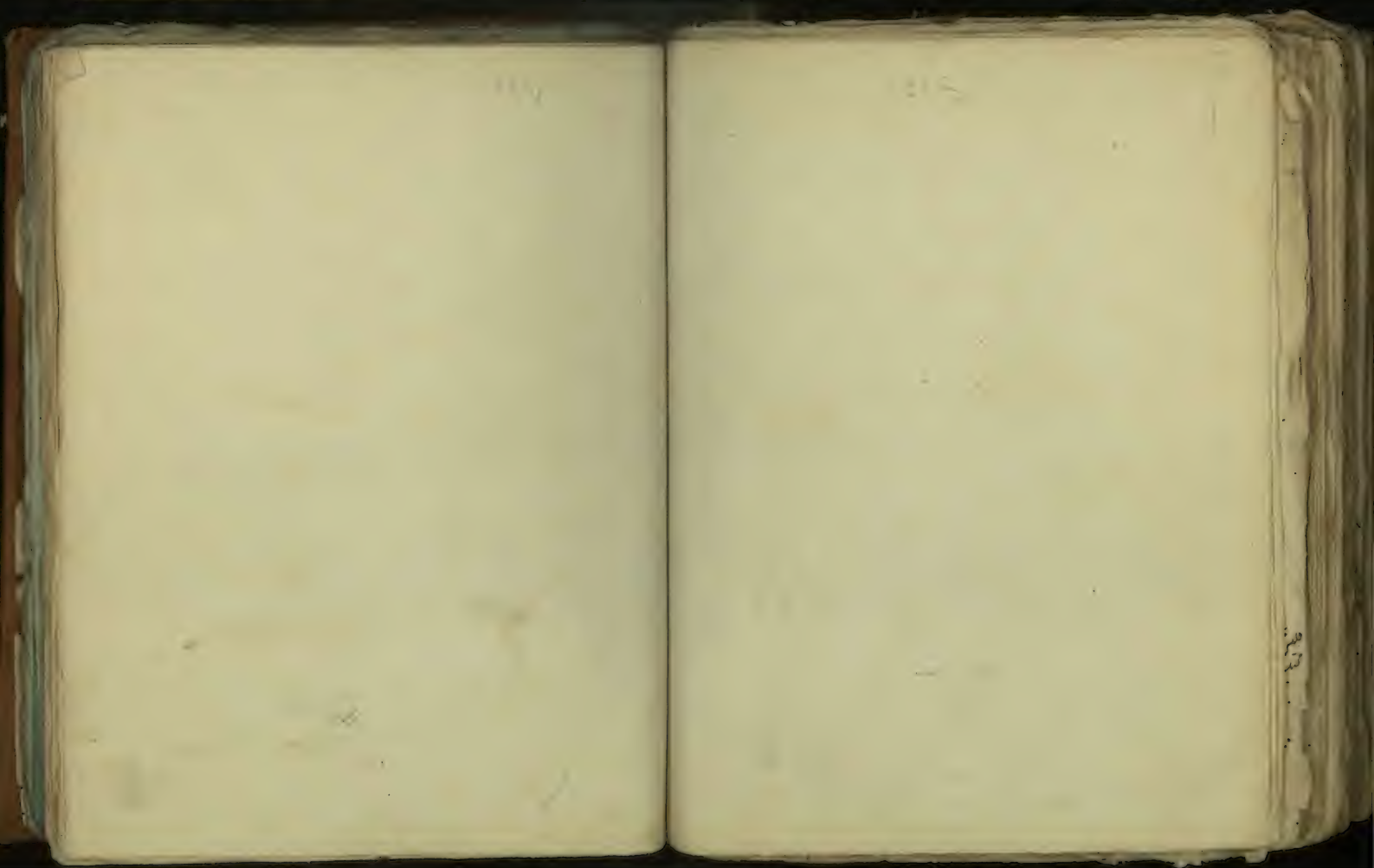
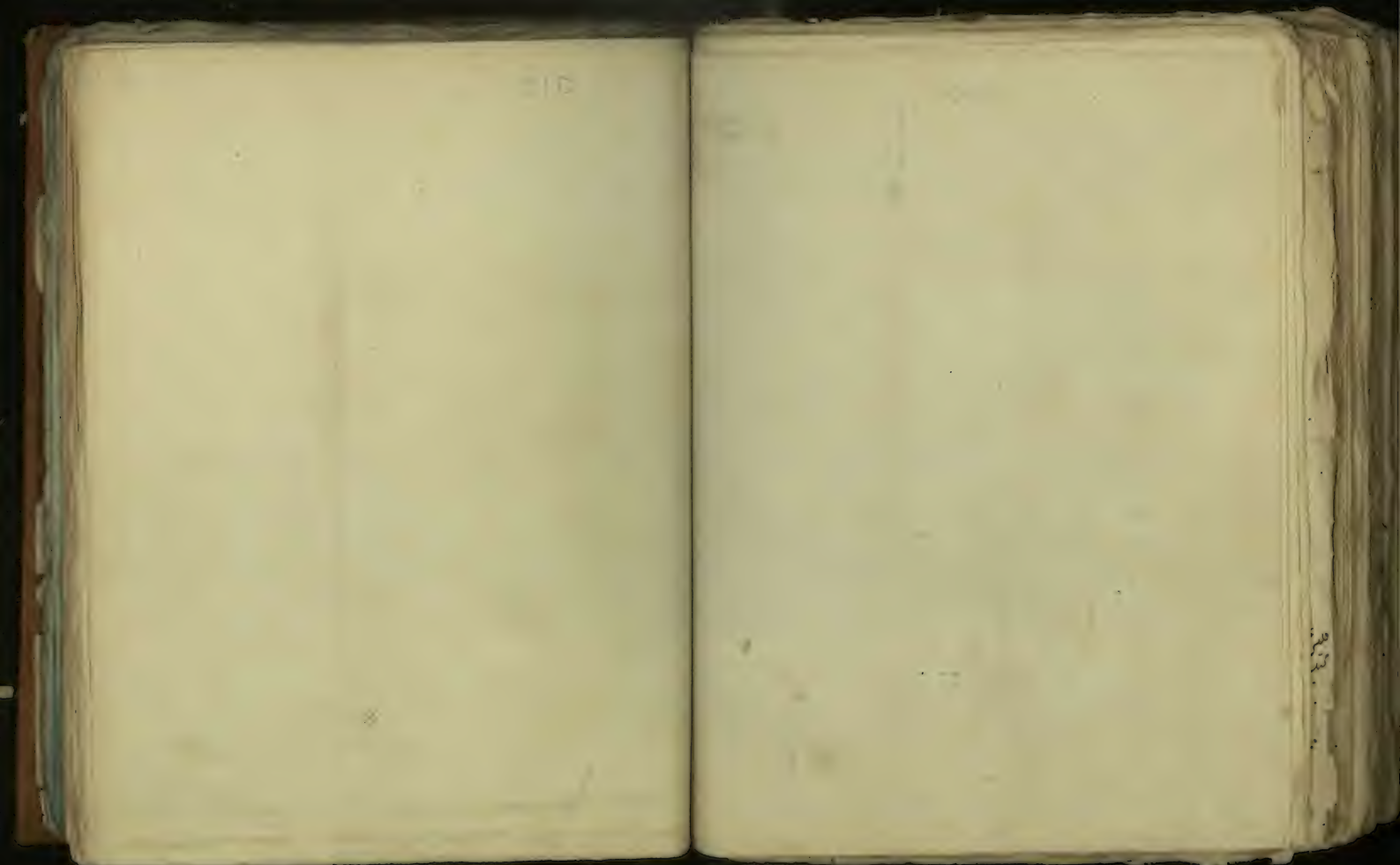
عقلمند

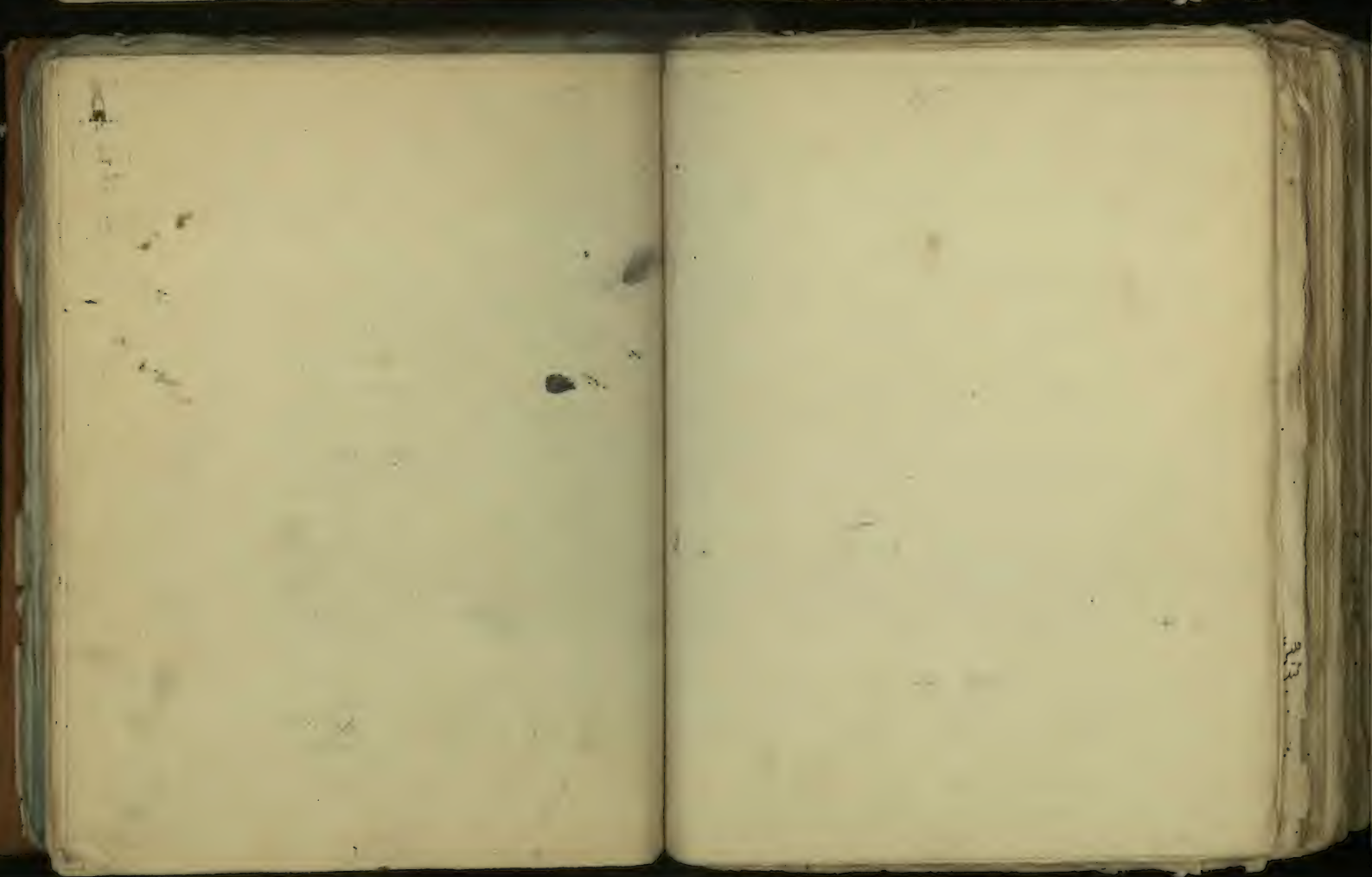
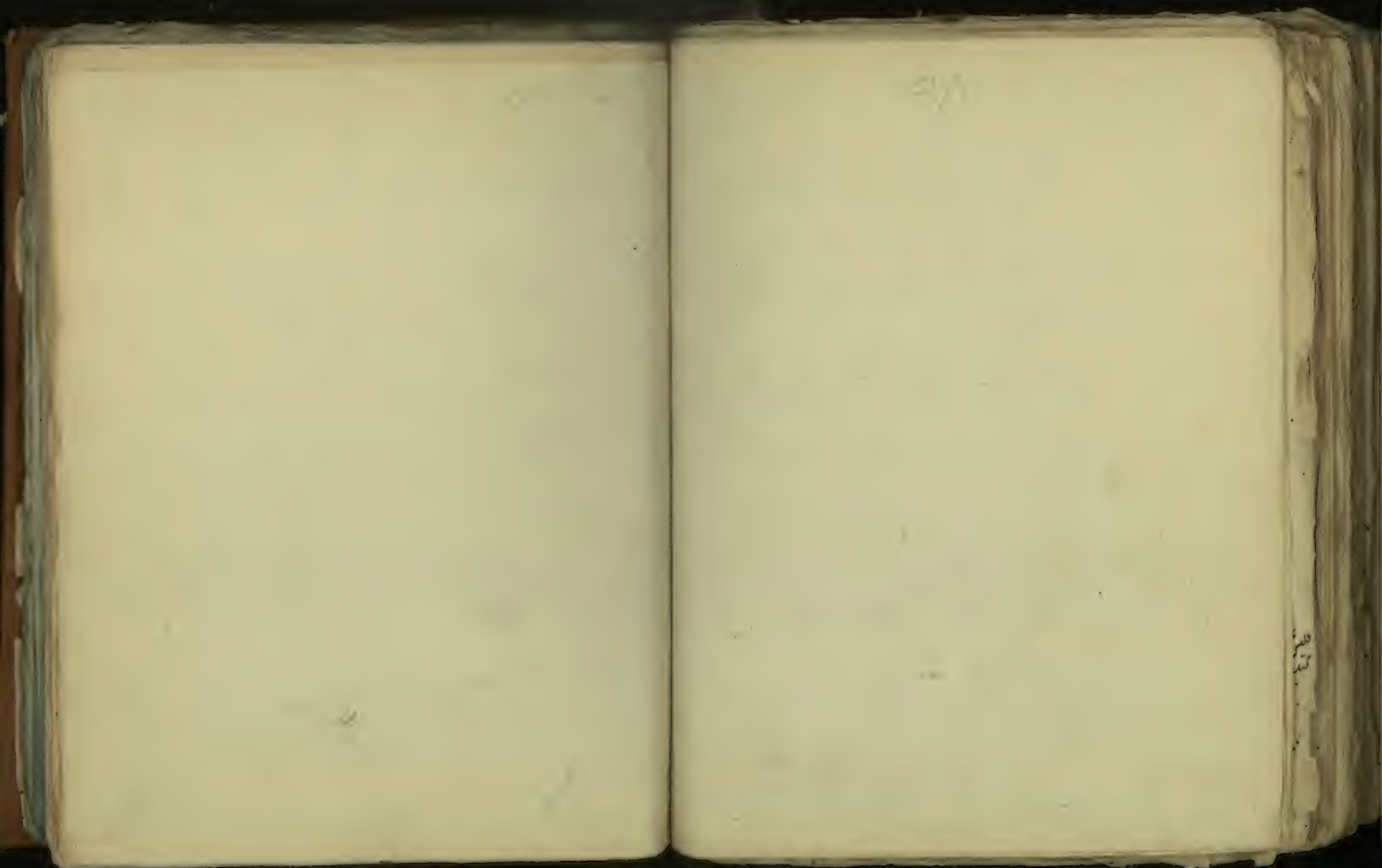
١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١

فلسفة
معد

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, written vertically on the left side of the page. The text is partially obscured by the binding and the right edge of the page.





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضلنا بأول نعمه والصلوة والسلام على سيد المرسلين
والعالمين وعلى آله الطاهرين الذين هم أسادنا وأئمتنا وأبائنا
فقد بعثنا الموصي وشيخنا الموصي في حق الوصول إلى منافع
الرسول فداخبتنا من بعد غائنا الموصي به بارشاد أولنا إلى أدلة مائة
أو تزيد على المظنون لهم في الموصي بالبيان كمن يظنون ما هو في العلم
وشبهه المصنف السند المسمى بالجليل أو بجليل الجليل
المحظوظ بالقبائل الزانية المخصوص بالقبيل في الضميمة خيرة
العلماء صديقه صديقه المصنف العظماء في العلم في العلم في العلم
والجليل
إدام الله فضله بالحق الوصفي وقد
اخترنا وأقصرنا على ذكر أوله وأسندنا إلى الرقيب بيان ما هو
الحق على مثل القريبين بالإصم والصح والصح في نظرنا القريبين
أخبرنا أن كنتم تملكون الذين آمنوا ولم يلبسوا أيمانهم بغيره فذلك
لغيرنا من وهم يفترون ولا تركوا إلى الذين ظلموا فمكسرنا

فقد بعثنا

فقد بعثنا أئمتنا الذين يسمعون القول ويبتغيون الحق وأولئك الذين
هدى الله لهم أول الأبواب وتبنا لهم فلو لم يكن ذلك
هدىنا وهبنا لأنهم لذلك نعمنا تلك الشواهد

بسم الله الرحمن الرحيم
روى عن مولانا يسوع الدينار المسمى بالجليل
سلام الله عليه وعلى أولاده جميعين إلى يوم الدين كل العلوم يسترجع
في الكتب الأربع وعلموها في القرآن وعلوم القرآن في الفقه وعلوم
الفقه في بسم الله الرحمن الرحيم وعلومها في البيان بسم الله وأنا أنقطة
عنه الباء
أفقدت في علم الحروف واللفظ وما إلى
المرتب في الحروف والآية إلى الآية الأربعة أنقطة إلى الحروف
عنه فأنزلنا اليك ذكرنا في كل ما هو الموصي في الآية
والنقطة الشاهد إلى أنه عليه السلام باب لا فناء مدنية العلم كما
البيان باب لا فناء العلم ولذا وروى عنه صلى الله عليه وآله الخ
المواثيق بين الرقيبين إمام مدنية العلم وعلى بابها وأما العلم
وعلى بابها فكانت صلى الله عليه وآله أن أروى العلم فدخلوا
الدار ولا بد لدخول الدار من بابها ليس القرآن فأنزلنا القريبين
عظمها ولكن ليس من آية وأما القريبين من بيانها وأما الشاهد
إلى أنقطة عليه السلام وأما علمه صلى الله عليه وآله لأن من

الحمد لله ولا سيوا

يطع الرسول فداطاع الله والى فواضعه وفقد شانه لأن من
فواضعه فقد دفعه ويصنع خفض النقطة والشاهد إلى قوله تعالى
أننا أنقسطكم في أنفسنا ومعه من جهة وسجدة في العلم
أنشاء الله تعالى
أخبرنا عن الجليل في العلم
لأننا على الاستمرار في العلم في العلم في العلم في العلم
عليه السلام حيث قال لو شئنا أن نقر به من أول العلم لعلنا
لفعلنا في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
فأبدا لا مائة والحمد هو التمام وقد يكون بأشياء التمام في العلم
سلب القصر في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
بأنشاء الله تعالى والحمد لله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
لا شفعاء ولا يمكن أن يجمع العلم من العلم وغيره ولا يمكن أن
يشتغل في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
بدون العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
أتمه خلافا لبعض العاصرين فأنشد على شوبهنا في العلم في العلم
والأفاد لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
له تعالى ولا يلزم من ذلك لأشخاص في شجاعة ولا يلزم من ذلك
بعض أفراد الحمد شجاعة لا يلزم من ذلك وبينهم وبين هذا الحق في العلم

والشاهد

قل الله مطلقا لا هو

اختر العالم بانظام
منظما بالعلم في النظام

عنه

والشاهد في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
والأفاد في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
المفروض في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
فقد في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
والحمد لله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
الأفاد في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
ولذا جئنا بذكر الفاء أي لا موصي به في العلم في العلم في العلم
الحمد لله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
أيتم تلويح على دليل في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
بأنشاء الله تعالى في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
وليس بعد العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
بأنشاء الله تعالى في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم
فلا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
الحمد لله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
الأفاد في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم في العلم

لَمْ يَدْعُ فِي الْكُونِ وَالْكَيَانِ أَحْسَنَ تَابِكُنْ لِأَعْيَانِ وَأَرْشَدَ النَّاسِ إِلَى الْخَيْرِ
بِالصُّطْفَى وَالْإِلَهِيَّةِ

يجب تسمية الأصح في النظام للعباد لأن الامام أو شاره صفة
مسلحهم الدينية والدينية فيهم المفضل العقل بأور الكمال والقبول
نما استقبل بالادراك وكل ما هو الأصح في العقل لا يمكنه بالضرورة
نصبه في العقل فيجب نصبه في العقل على أن وجوده لا يتوقف على
فهمه المبرمج
وحيثما لم يكن
أن لا الأصح اختلال بالنظام في الامتثال وجود الأصح واجب تركه
في الامتثال وفيما نحن في قبول نصب الامام هو الأصح في العالم وكل ما هو
الأصح واجب لهم نصب الامام واجب لهم وقد بينا المقدسات بين
الحصول ما هو المطلوب من خلفهم والفرق
تكملة في ذلك الغرض هو الغرض لا تخفى في التواضع المثل على
التعظيم والجلال والجلال من الغضب المثل على الاستغفار والجلال
أدائه ما هو الواجب عليه من الخلق
الذي هو القرب الطاعة المفضل للعصية فلا ينقص الغرض إذا
نقصت من جمع على الحكيم فضلا على الحكم الحاكمين فقال وقد سمن
ذلك على أكبر الغرض هو الامتثال بالكلية والامام هو المفضل
عنه الظاهر من المعصوم عليهم السلام ما هو المفضل وعليه الامتثال

في الامتثال من مادة موضوعه الصنع ويطابق الخلق عليها
ولا ينافي الاختراع ما ورد أن النطق إذا وقعت في الرحم قال الله سبحانه
أصغر وأصغر إلى آدم وصورة وأصغر مثل واحد منها لا
ذلك الصور السابق إليها وأصغر من آدم ولم يبق له
نصير وهذا هو أحد من المعانيخ فليس هو وفان الله خلق آدم على
صورة لا يلبس لها حتى خلق على صورة العالم بأسره الله سبحانه
واختره على ما ذكره في علمه وفدوه وجبانه في ذلك من الصفات
النسبية وفيه نسبة على هذا الصانع والبناء ونوحه على الأول في
فيلها من جهة امتكان العالم وحده وبقائه وجوبه بالضرورة
إذا كان تدل على واجب وجوده على عدمه واخره على شيء
والحدوث على الصانع محدثا حدثا والافعال على سبيلها والوجوب
بالضرورة والافعال على واجب بالذات غير انه ليس على الوجود وذلك
باعتبار نفس الامم ويجوز اعتبارها بحسب صفاتها فاستدرك
وعلى الثاني فلا من اخره اعتبارا بنظام من نظام من انما هو الصانع
على الوجه المذكور في الامتثال على فاعل الحكم ونسبته على فاعل
على ما هو عليه تدل على وجوده فاعلها الحق وفيه نسبة إلى فاعل
دليل التيقن ولا مانع من صفته كمال النظام وانما على وفي الحكمة

أَنَا لَا مَأْمُورَ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَجِبْرُ الْخَيْرِ بِالْإِظْهَارِ الشَّرِيفِ

ينقل ما ذكره في كتابه عن ائمة الطائفة والامام بنوهم لان جميع
الانوار على من نورهم وان الظلام استغارة للجهل وهو نقص سبيل
علم من اراد اخذ ويحفل وجوها اخرى في شأنه الى دليل اخره انما هو
اعماله قبل الموت
في الامم بيان يعرف معنى الامانة في الامام اذا تصديق بالقبول مستوف
بنصرون ثم النظر في حكمه فيقول اجود التعريف لما قالوا ان الامانة
هي رياسة عامة في امور الدين والديانة الشخص الانسان على وجه الشيع
والخلافة في الامم من ريب الجدل في تعيينها بالاعتماد فصل يخرج
به رياسة الفتاة والولا في بلد خاص والحوال خاصة في قولنا في الدين
يخرج به رياسة ملك تحت رياسة الدنيا وفيه خاصة في قولنا الشخص
اشارة في القبول في قوله في بيان الامم في الامم من كل
وان شخص معهود معين لا في شخص كان وقولنا على الحق والحق
لخرج القبول فافقا ايضا رياسة عامة على الوجه المذكور فلا بد من
فصل يخرجها وبعضها اصغر اعلى الامم الله الحق يخرج عن انما
يتميز به الامام عزم الولا في رياسة عامة لكن ليست بالامانة
والحق في وجود ان الامانة خلافة في القبول فافقا على ما هو الامانة

عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَسَلَامُهُ مَا اخَارَ مِنْ كَوْنِهِ ظَاهِرًا

وذكر ان من طلق الصلوات في كتابه استعملها في التوسل في
مناقبه الى الرسول ان اربعة الفا هو مصون بها وطلق عليهم عليهم
السلام الا على الرسول الثاني اهل البيت الثاني في الغرض والافعال
ذو الغرض فقال في ذلك اربعة الفا هو مصون بها وطلق عليهم عليهم
سوق ويناظره شرف على وكل كلام كان جلة في فيها معناه خفية
وهذا التسميع معناه ويكشف عن طائفة وتفصيل ما من طائفة تفصل
الاقوال وحكمه في الامانة لان لا يعرفهم على فاعلها الحق
والحكمين عليهم السلام
السلام كما في قوله ائمة الامم سبحانه وناديا اذ ابره ذلك خير
ادب وذلك صلافة لا مستغارة بانوارهم وسبيل القبول في الامم
ولقد قال صلى الله عليه وآله اكثر الصلوات على نبيكم والذين
تستقيموا ايون وتعدوا بفصل كمالنا فلهذا لا تعرف
جامع الاختيار قال صلى الله عليه وآله وسلم من علمني كتابي
لم يزل الله يكثر في علي عليه السلام ذلك الكتاب مكتوب الى يوم القيمة
فليعلم ما علمه الله لا ستم اركا في هذا الجلالة
الامانة اربعة ولا يبرز من القليل لا تطلع في قوله اخار ومن
انظار السبل اذهب او في اكثره وادابا القلوم والليل والكم

الصلوات على ائمة الطائفة
والصلوات على ائمة الطائفة

في الامم

نظري في وجوده لا يلا واسطة وفي الامام بالواسطة واختلف الناس في
نصب الامام فانهم ذهب بعضهم الى وجوب عقلا وبعضهم الى وجوب
وذهب بعضهم الى عدم وجوبه والفقهاء بالوجوب عقلا واختلفوا
فقال بعضهم بوجوده من الله سبحانه وبعضهم بوجوده على الله سبحانه وبعضهم
يقولون بوجوده على الخلق اما الذين يقولون بوجوده من الله فله الامانة
والامانة هي الامانة والفقهاء بالوجوب على الله سبحانه فله الامانة
يعسوب الدين امير المؤمنين عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه واله
واختلفوا في طريقه فذهبوا الى انه هو النبي صلى الله عليه واله
هو مخصص من قبل الله لا غير فقالوا لا يامنة لا في شيء ثم اختلفوا في
بالعقل والنقل والكلية اذ اختلفوا في حصول النقل على غيره فمال
الزيدية الى حصول النقل على غيره واما الفقهاء بالوجوب على الخلق عقلا
فهم اصحاب الجاهل والخلق الحسن البصري من العزلة واما الفقهاء بالوجوب
بوجوده على الخلق بمعانهم اهل السنة فمالوا الى انهم اهل البيت
الاثرين بعد رسول الله صلى الله عليه واله والخلفاء اثنى عشر
واما الفقهاء بالوجوب على الخلق فذهبوا الى وجوبه من المعية لفضلهم
الظاهر في الامانة وذهبوا الى وجوبه من معاشرته لامتيازهم في غير انما
واجبه عقلا على الله سبحانه وهو راجع الحق وهو راجع الصدق وذكر

بوجوده

بوجوده لا يلا واسطة وفي الامام بالواسطة واختلف الناس في
نصب الامام فانهم ذهب بعضهم الى وجوب عقلا وبعضهم الى وجوب
وذهب بعضهم الى عدم وجوبه والفقهاء بالوجوب عقلا واختلفوا
فقال بعضهم بوجوده من الله سبحانه وبعضهم بوجوده على الله سبحانه وبعضهم
يقولون بوجوده على الخلق اما الذين يقولون بوجوده من الله فله الامانة
والامانة هي الامانة والفقهاء بالوجوب على الله سبحانه فله الامانة
يعسوب الدين امير المؤمنين عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه واله
واختلفوا في طريقه فذهبوا الى انه هو النبي صلى الله عليه واله
هو مخصص من قبل الله لا غير فقالوا لا يامنة لا في شيء ثم اختلفوا في
بالعقل والنقل والكلية اذ اختلفوا في حصول النقل على غيره فمال
الزيدية الى حصول النقل على غيره واما الفقهاء بالوجوب على الخلق عقلا
فهم اصحاب الجاهل والخلق الحسن البصري من العزلة واما الفقهاء بالوجوب
بوجوده على الخلق بمعانهم اهل السنة فمالوا الى انهم اهل البيت
الاثرين بعد رسول الله صلى الله عليه واله والخلفاء اثنى عشر
واما الفقهاء بالوجوب على الخلق فذهبوا الى وجوبه من المعية لفضلهم
الظاهر في الامانة وذهبوا الى وجوبه من معاشرته لامتيازهم في غير انما
واجبه عقلا على الله سبحانه وهو راجع الحق وهو راجع الصدق وذكر

وفي وجوده وجوده بها
لطف غائب عننا وسعها

بفضيلة النظام الاشراف انه المولى العبد الماعاد المصطفى له وسئل اشرف
بفضيلة النظام الاشراف اهل الامام في طريق الفناء فاما اهل الامام في الطريق
ويحتمل ان يكون السامع في ذلك لا يلا واسطة لا يلا واسطة منسفا
ان الامام المصطفى عوم الناس في حفظ مصالحهم الدينية والدنيوية ووزم
عنايتهم بحسبها وكل من كان لا بد ان يكون اهل الامام في طريق الفناء والاول
نحو المخرج او يوجب الامام في حله وانما يوجب ان عند النقل فنقول بعد
الرسول صلى الله عليه واله اهل الامام وكل من هو كماله فاعلم ان
الامام وغيره لم يكن اهل الامام وكل من لم يكن كماله لم يكن اماما فاعلم
لم يكن اماما فهو المظلم اما الصغير في خبره واما الكبير في علمه ذكرناه
وفلاستد

اجزاء الله تعالى لوجوب الامام على الله سبحانه ووجوبه على غيره يدل
الالطف على نصرة في الامام به ايضه يعني وجوده لطف ونصرة لطف
اخر فقال وفي وجوده وادى الامام لطف وجوده ونصرة به ايضه لطف
لطف اخر اما الاول فانه لا يلا واسطة لا يلا واسطة لطف للكتابين
واللطف واجب على الله سبحانه فوجود الامام واجب على الله سبحانه
اما الكبير في خبره ذكرناه من انه لو لم يكن يجب على الله سبحانه لانه يفيض
الغرض وهو من على الحكم فيكون اللطف واجبا فهو المظلم اما الصغير

بوجوده

لان الالطف هو ما يقرب من الطاعة ويبعد عن العصية ولا يلا واسطة
في الامانة ويان ذلك انما استولى سلطان الشرح والتمسح على
الكلمتين ويحتمل ان يكون حصول الامارة وكل الهبة كل الهبة من طاعتهم
الى الامام فيقولون عن الامام امركم وقمع التورود والفساد فيفسد
فيستولى بعضهم على بعض ويضع بذلك التورود والفساد ويضع
الهرج والمج والكوربان الى هلاكهم وقد علم العاقل ان الحرب فواعدا شيئا
ضروريا ان الناس اذا كان لهم رئيس فاهم طاعة فيما بينهم بدع الباطل
عن نصرة ويخرج القائلين ظلمة ويضعوا المظلمة عن ظلمة ومع ذلك
بجرام على القائلين العفلة والوطاة لانه يبينه وروعه عن الوجبات
الباغية لا يلا واسطة نظام امور معاشهم ويظهرهم عن فناء التورود والفساد
في معادهم كانوا مع ذلك الى الصلاح اذ لم يكن انفسا داعية وسما
نعني بالالطف لانه لا يكون الامام لطيفا وهو المطلوب وعلى الشافعية
فبان نصرة في الامام من الله سبحانه لطف وكل لطف واجب ففرض واجب
اما الكبير في خبره ذكرناه واما الصغير في خبره ففرض واجب على الله سبحانه
نصرة وذلك لانه لا يكون في جميع الامور من نصرة في جميع الامور
وفدا عن النصرة بان لا يكون وجوده لطفا للكتابين لانه لا يكون
الخلاص من حرمهم باخفاش في تلك التي الكبر في كتمانهم من نصرة

فما يكون الخطأ وأجاب عنه إجماعاً والله تعالى عن سبب أخفائه يقولوه
وغيره من هذا الصنف بعضه عن غيرهم من الجاهل والرعينة بعضاً عن آخر
سبب حرمان الخلق عن إمام الزمان لهم من هذه النجاسة لولا أن كانت محض
عصية ولا من إمام العصاة لما سادوا فيكون من عبيته ولولا بطلان الحق
لما انزل سبب التبرع فذكره وبطلانهم من بعض أخبار غيره عليه السلام
منها ما ذكره علي بن إمام بن فضال عن أحمد بن علي بن الحسن عن عبد الله بن
عن الحارث بن عبد الله بن الحارث عن بعض أصحابه عن إمام الكشي قال قال
رجل في عهد عبد الله عليه السلام كمل على عهد السلف ووافى بدعوى إمام الله فقال
لديك عبد الله عليه السلام قال فما تعان يدفع أو يمنع قال فداك قال فافهم
الجواب من علي عليه السلام من ذلك أي من كتابته فقال وأما إماماً فقال
لديك عبد الله عليه السلام كمل وأنت أعلم الزمان فقال الله وأنت ممنون في
أصول قوم كافرين ومناقضين فلم يكمل على كتابته فقال الله ليس لأهل الأمانة
حرج يخرجهم من حرج فلا خرجت علياً من ظهره فذلكه وكذلك قالنا أهل البيت
لن يظهر أهل الحرج يخرجهم من حرج الله فقال خرجت يظهر علي بن يظهر فذلكه
فظهرت العيبة ولم يظهر من ظهره فذلكه وقد اختلف الناس في وجوب عصية
فذلكه لنا وعلياً وجوبه وهو الحق وقد استدل إمام إمام الله تعالى

بيان اننا قلنا الحقارة التي انصب الامام جواز الخطأ للكفيلين ولو جرد
خطأ قس كان غير محال على التنبؤ أو فقل الكلام في الثاني
مثل الكلام في الاول فان ثبت معصوم فهو الخطأ والافضل مثل غيره
في الاصطلاح فجدوا وليس كذلك وذلك بحج والطلب حتى وقوله
لنا فضل شانه لادليل آخر فغير من وجه ان الامام جرد
خطأ لما كان اعطاء واجب الضر المنفون وهو جواز الخطأ والفرق
ان الطاعة واجبا لان الغرض من نصبه اذا الضر المنفون نينا فضل وهو
كلما يمكن الامام معصوما كان انما بعد ان بلغنا بالضر المنفون
مجاز الخطأ والامام الباعث دفع الضر المنفون فليس من الباعث ترك
التفاضل التفاضل بعد ان يكون خطا الحكم لا من حيث
اقتول الامام يجب ان لا يورده ان الحكم كان الامام غير معصوم
ولكن الامام اعطى نفسه امانته والثاني بطلان استلزام اجتماع التقيين
فكذلك لا يمان لان الدلالة من ان لا يبرمج التقي بلاحق وهو حي
وقد اثبتنا ان الامام لا يمان ان يكون كل جرح عدها وفضل من سواء ابدا
ولو جرد خطأ قس يلزم ان يكون افضل غير افضل لانه عصى في حال التقيها
من بعض من رويته كان افضل من غيره لفضل الامام ولا يمكن
افضل خطأ اذ وقع خطأ غيره في تلك الحالة والافضل

ولما وقع الخطأ فبطلت الحركات والاعمال وانما الاعمال فبطلت الحركات
 من ان ينكر ان عليكم وايضا لم يرد نفوت زيارته لما لم ينزل عن العرش ويؤمر
 الا بغيره عن غير امام امام
 ان الله لا يدين شيئا منكم الا بعينه
 جوازها هو الجواز وقصافه في بين بعبارة اخرى انما يجوز ان يكون
 خطا جازا انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 بعد وقوعه وهذا في الدلائل انما هو انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 عن النبي التبريل انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 والاشاع والغير الا في موضع من المطلب فان المطلب
 عنه امام باقر وحيث انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 عدم وقوع الخطأ في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 وادبره الله تعالى على اصح من الله تعالى وكل ذلك هو العصبه الطاهر
 والقاطوع من اسأل من وضع الحق موضع الحق في الامور الهامة العصبه
 مراتب درجات وليس للملك ان يرفع عن العصبه في الكلام في
 ان عصبه بالقرآن الكريم حتى يكون به عصبه من نفسه وقد سئل
 عن العصبه ذكرنا في قولنا انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم
 انما هو في نفسه مباح في نفسه والله اعلم

وهل العصية معنى يهبط الى الطاعنة يخرج من العصية او معنى ينام بها يهبط
وعلى الاول فيكون معنى الدعاء والقدم فتناعله على ان كان فافيهو ايضا
حينئذ وهل الفرق بين عصيته من عصية المذنب ولا فذلك على الله
في الكواب واستدل الله تعالى العصية عن الزعم والزلزال والهلاك والحطل
والخول والافحام الا بالله ان العصية هي العصية التوفيق بعصية التأكيد
وعصية التأكيد بدو اولها عصية التوفيق وهي جمع الدواعي الاختيارية
التي يثبتها العقل باختيارهم ولا يصفون الا بها البيع الفضل
على التبع المصروف وهو ثمرة اختيارهم وكل ذلك ياتي من العلم بالحق
وعاجضا وانفرد عن العمل بخلاف التصريح والليل الا بالباطل الداعي
الى المخاذات والاعية وهذه العصية ما هو اعم الى بدلتها وقد
اشبهها هاشم بن الحكم حديث عندنا من دواعي عصيته تدعو من دواعي
وذكر انه لم يسمع من اصنف من ذلك وهو على الفخ فشرها ما تدفع الخطاء
لا مورا كالعصب التفتيح والحسد ونحوها وهي اقلها بل اعم لانها
في جمل سبب ما من في تتبع الخلد ونحوه وسائل الحجة والتوفيق
المحور والقصور واردة فذلك الدواعي انما هي اعم من
مفصليات تلك الدواعي والذرية وعصية التأكيد بنو ادوار الاعمال
واسوانها بخلاف الرعية ونحوها من الاملاك ولا بد ان العاقلة

بكره الكرامة الكريمة النص بالإطلاق في الدين
بالقدرة القوية القوية اليوم اجعل لكم دينكم

صدور من حق والله الهادي ولما علم وجوب نصيب الامام
على الله سبحانه في كل زمان وعلم وجوب عصيته في كل زمان
صحة سبحانه واعلامه الخلق ان العصية امر محرم لا يطعم عليها الا
علام الغيوب ويجب تبليغ من النبي صلى الله عليه وآله ولو تركه كان
فيما حكم الله تعالى بان النص والتبليغ ثابت وقال

يعني انه لا ريب في ان الامام
المرتضى يقدح الله سبحانه كما كانت الخيرة للرسول لا ريب في ذلك
بدل على صدق دعواه وهي نصيب علي امته والكرامة هي امر
من خوارق العادة خالي عن المعارضه طابا الله تعالى وحسن
كالخيرة الا ان الخيرة مقررة بالحق

يعني النص من الله سبحانه على الامامة
ثابت بالاطلاق في امامته كل امام في جميع الزمان ولم يحصل
ذلك وذلك النص مما يلزم قوله سبحانه اليوم اكمل لكم دينكم
واكمل نعمتي عليكم فيصير نصيب الامام نصيبا لا يفت يحصل
هذا الامر العظيم والخطب العظيم وان يترك الامامة في دنياه وجوب
وشان من ان يتركه ولا يتركه فلو اهل البيت الذين كانوا ولا يتركه
لكن الذين صاروا كمالا ونما قوله تعالى اكمل لكم دينكم واكمل

والنص في تمام الاذكار فظهر ذلك خلافه وجوب الامام به
وعلى اني اقول اني اذا سئل الامام عن عصية الامام فقال الامام عليه
السلام ما مضى من ان لكل من غوى وظلم العصية ومنه الامام
جامع الخيرة في انوار فضولها في تلك القلادات وعصية التشديد
بكتيل الجوهر ونما منة القاد في كماله كنهها حتى كان صدور الخيرة
منه فظهر اجابا وروايت من ذاتها الصليبا وذلك قد مضى
منه الخطاء اذ المصحف معناه ما يعارضه وقد يمكن وجها معناه
ولكن يمنع وقوعه لزوم انفسا العارض وشعره انفسا العارض
وهذا على ان يورث خبره ما مضى من عمره وعبد وشبهه
للانام بالعلب الغير الخاطي وتبليغ السائر بالقوى والاعضاء
على ناهي الشهور وهذا هو معنى تلك واعفاد ما في عصية
الامام عليه السلام ان الامام معصوم في كل العصية على نفسه
تلك البراهين التي في عصية سلام الله عليه وان كان العرس
يحصل بول تلك العصية بحسب الشبهة المتكلمين من البراهين
الا ان على عصية الامام من الوثوق به ولزوم التناقص في
اطاعته ونما الفتن صدر من الخطاء منه ولزوم الخطا طعن
رغبة الامام العوام اذ منة منة ما لم يصدر من بعضه في ان

ما مضى

والاخر اقول دعوا الجمالة ووجه الاستدلال فليكن
وكل يدعي الضلالة مات ولم يعرف الله عما كان

ويعيان اخرى يدل الاخرى ان الامام عليه السلام له انفسا
الانسان الذين وكلوا من الذين يخرجونهم من انفسا الذين ويدخلونهم
فيهم ان الامام عليه السلام وكلوا من الذين ويدخلونهم وهو الحكم امسا
الضيق في الامام عليه السلام من الذين لكان بدعوه لم يحصل به الحكم وانما الكون
نفس ودية وانما الامام عليه السلام في الامان فلا تخاذل ولا تخشى انفسا له
فمن يراى اخر

فيما اراد الى ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله والحيث قال في بدعته وكل
بدعته من انفسا الله ضلالة وكل ضلالة الى الله ضلالة الى الله ضلالة
لاهل الضلالة فلو كان فيه بدعة في انفسا اهل الضلالة انما انفسا
حضر وانفسا النبي صلى الله عليه وآله وفي النبي ذكر الله تعالى الله سبحانه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما الضلالة في الضلالة في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
كل بدعة ضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
بدعة الجمالة انما الضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
في الذين ما يكون منه وبدعته من انفسا الله في شهر رمضان من

يعني

هم سقينا من من بها الخيا
من في الاخرة هو قد جاء

فيما اراد الى ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله والحيث قال في بدعته وكل
بدعته من انفسا الله ضلالة وكل ضلالة الى الله ضلالة الى الله ضلالة
لاهل الضلالة فلو كان فيه بدعة في انفسا اهل الضلالة انما انفسا
حضر وانفسا النبي صلى الله عليه وآله وفي النبي ذكر الله تعالى الله سبحانه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما الضلالة في الضلالة في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
كل بدعة ضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
بدعة الجمالة انما الضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
في الذين ما يكون منه وبدعته من انفسا الله في شهر رمضان من

والله اعلم
بما في الصدور

الحديث المعروف المشهور في انفسا النبي صلى الله عليه وآله والحيث قال في بدعته وكل
بدعته من انفسا الله ضلالة وكل ضلالة الى الله ضلالة الى الله ضلالة
لاهل الضلالة فلو كان فيه بدعة في انفسا اهل الضلالة انما انفسا
حضر وانفسا النبي صلى الله عليه وآله وفي النبي ذكر الله تعالى الله سبحانه
قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما الضلالة في الضلالة في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
التأله في انفسا الله واصلح النبي صلى الله عليه وآله في شهر رمضان من
كل بدعة ضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
بدعة الجمالة انما الضلالة في انفسا الله انما الضلالة في انفسا الله في شهر رمضان من
في الذين ما يكون منه وبدعته من انفسا الله في شهر رمضان من

ويعتقد

موسى بعد نبينا احدى وسبعين فرقة واحدة ناجية والاف اخرى النار
وافر من استعصى على الحق وسبى من فرقة واحدة ناجية والاف اخرى
في النار والاف اخرى على ثلاثين سبقت فرقة واحدة ناجية والاف اخرى النار
بعد ان تمام الخبر يحصل ما يكون الا واحد من الفرقة وهي التي
ثبت بانها لم يمتسك بهم ويعبر الى الفرقة الناجية هي الامامية لا غير
كثر الله اسماهم وبناهم على ما فرغ في مؤلفه الفصل في اقسام الله تعالى وروى
ان اول امتد الى ثمانية وسبعين فرقة كلها في النار والاف واحدة وصورت نجاة
التي ليس فيها من اهل البيت الا من القويين المتوازيين المعروفين
المشهورين واجماع ائمتنا عليهم وصروا القول من الامامية في شمسها
فأكثره الحق والحق الله الحق لهم الشيعة شمس اهل البيت العشرة والاربعون
واهل البيت هم الاثنا عشر العصمة سلام الله عليهم اجمعين والفرقة والنور
العرف والاجماع وسماه بالبرهان الموروث لاقرضاه الله تعالى وروى عن
مشايخه من عظماء العلماء قال سالت شيخنا جعفر الصادق عليه السلام في حق
فدس من الفرق التي كان كل فرقة ترفع انما الناجية وعن ائمتنا من مثل
قوله في الدليل الذي كثر على نجاة اهل الجواب وحل الجواب
من وجهين الاول فانما قد ثبتنا كثر في الاسلام وهذا ما نرى في
الكل يجمع على الاسلام والاف واحد بالثبوت بين وجهي النجاة ودخل

في

النجاة والاف واحد من ذلك سوى كثره الامامية الناجية بانها النجاة
ودخل النجاة لا يكون الا بالقرار بالثبوت بين والاف واحد بالثبوت بين
عليهم السلام وان علينا عليه السلام هو الوصي والناجي بعد الرسول صلى الله
عليه واله وصداه مبطل في دعواه فلو كانا كثره الناجية من غير
لكان الكثر ناجون لا مشركهم في اصول الايمان الوجه النجاة عندهم فظهر
ان ليس الناجية الا هذه الطائفة الحققة اما الثاني فبان ان الحق صلى الله
عليه واله وصداه الناجية في الحديث الصحيح عليه بين طوائف الاسلام وهو قوله
مثل اهل بيتي كسيف نزع الاثر وقد تحقق عند من انصف من طوائف الامامية
ان الكثر في هذه القضية المستكبر اليه في هذه الفرقة الامامية
ولقد ثبتوا بالحقرة عند طوائف المسلمين فانهم اخذوا منهم وشرعوا
احكامهم لمخلافهم من اهل البيت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه
السلام وقد اخذ من ائمة الساجدين والعاقلين على من الحسين بن علي بن
سيد الشهداء ابى عبد الله وهو اخذ من اهل البيت العالمين على من
ابطلوا ائمة المؤمنين عليهم السلام وهو اخذ من سواد ائمة
صلى الله عليه واله وهو اخذ من المرجع الامين عن بكائيل عن
اسماعيل عن الكرخ عن النعمان عن الله تعالى في ذلك وفيه انما ثبت
ولقد اخذوا واعمال دينهم عن الله تعالى في ذلك وفيه انما ثبت انما هو اصدارهم

بعد الرسول سيد المولى بنصبه هو العلي العالي

فخرج عنك قول القائلين بما لايت وانه المروي عن كعب بن جابر
قوله اننا نزلنا فوجدناهم وهم روى جده نافع بن جابر عن الباري
لما ثبت
الائمة الله تعالى ان شيعته الامام واجبه من الله سبحانه فوجب ان التي
صلى الله عليه واله عليه وفيه ذكر ان الامام المصطفى عليه السلام
لا اله الا هو العلي العالي والحق على الامانة لا يكاد ويحيى امر من
الشيعة والامامان ما شئت الاثنا عشر من الذين نوازي ابيهم فاد
العلم فيهم من قول النبي صلى الله عليه واله في حق علي بن ابي طالب
المؤمنين وانا خليفة جدي وانت ولي كل مؤمن ومؤمنة بعدى
وعز ذلك من كونه اولاد لعل الحق ما ذكر ابن داود وشا
في طرايفه وما يدل على ظهور الحق على علي بن ابي طالب بعد ما السلام وشا
ذكر طائفة من اصحاب القوايرخ والعلامة وقد ذكر ابو الفرج الاصفهاني في
كتابها في بيان ما يدل على انه الحق في ظهور العلم اليقيني فيهم من
الشيعة بين علي بن ابي طالب صلوات الله عليه في الخلافة لان ما ذكره
روى بعضهم عن علي بن ابي طالب وروى بعضهم من قوله في حق
ابو الفرج في الاخوان باسناده قال قد شاعروا سليمان بن ابي قال ليس
الصدق هو ما يعطى في شاة من اهل البيت وهو ولي عهد علي بن ابي طالب

ما اهل بيتي الصلوة اذ ربي في البيت لا ولد عواهل الاما

على العمل بالامانة والراي والاستصلاح والاستحسان
فيه تحقيق لما قلناه من
نصيب على ما بيننا واهل البيت اذ ربي في البيت من الفقه عليه
العمل والجلل حتى جرى الاموال في ذلك لانهم معتقدا الحق وخبر العلم
واوعينهم وعندهم عالم الغيب والتاويل وفي يومهم نزول جبرئيل
وهم احدا الثقلين الذين قال النبي صلى الله عليه واله ان شيعتهم هم
من قتلوا بعدى وائمتنا من بعدهم فاحسن ربه اعلى الحق حتى وهم هم
باني الله الذي يؤمن منه ويحسد منهم المفاوضة الصلوة الامامية التي بيننا
وانما اولاد عواهل الامانة كل من ائمة الشيعة السوءة ليس له علم ولا
معرفة ويحسد وخطاهم من كفر الشيطان وخطاهم وخطاهم وخطاهم
وغلظه ابرن واطهر من فسوفه والطغيان والاولاد له من معنى الالاب
والحلال الكافلون والافا في الامكام والمساكن كما اول وبلغ آخر
حق في الاول على الملك في سبعين وثبت بعد جود جود وليس في
فضائلهم وعصمتهم وعلومهم مبرور في حقهم وصدقهم واما شيعتهم
مغمضونهم من رسول الله صلى الله عليه واله صلوات الله عليهم واطاعتهم
ولناهم اسوة حسنة وزجروا الله تعالى ان يدرك بالحقنة الشبهة
اذ استأن ان رضى لئلا يتركها بغير يوم اليم من لئلا النار

في

مکتبہ

والعلم

عظم
گند

三

[illegible][illegible]

وَعَلَّامٌ

والاستدلال ان الحق هو الذي لا يقدر
لنقدم قوله صلى الله عليه وآله ان الحق منكم وعدم صدق غيره سواه
من العاني ههنا ونفخ الفاء مفتحة. ان الله هو الامام لا نالنا نفخ باللام

[illegible]

مذاهب

ثلاثا نصبة في يوم خم من الباري في يوم الانام

ويوم الذبح دوح غد يفتح ابان له الوالي لولا طبعها
ولكن الرجال نابعوها ولم اوسل خطرا ايضا
قال لما اشد ذرايت في انام اقامير المؤمنين علكم السلام اتم في جنة آوة
القصبة فانه قصدي في فقال صدقت فقال عليه السلام
فلم اوسل في ذلك اليوم يوما ولم اوسل حقا انبجها
في روضه الواعظين لا تنكروا غد حرم الله
كالشمس اشراقا بل الطهر ما كان من روعا باسناد الى خبر
البر الامم لا ينكر فيه امامه كيد وجماله وجلاله حتى الفقه
يذكر وذكر ابن طلحة الشافعي
اصح واستمع اليك في ترك مدح امام بالهدى خضه الله
وشرفه يوم الغدير وخضه بانك مولى كل من كنت مولا
ذكر الخوازمي من عبدالله ابن ابي رافع من ابياته
فضل الضلع من ابل ومن جيل الفقه ما سينا
وجعل من جند ائمتنا نظير علي اما سحرنا
على في جنب الجيد وصلى النبي من العالمينا

مدح

علم

ما اورده لنفسه من قصبة ان النبي مدنته
علموه وعلى الهادي لها كالباب ان الوصي يحد عمره
الطبا في الله يبع كادوك ودولي ان الوصي للمخ لوفاع ولد ت
خوف اسودها في الغاب ان الوصي في مياه جامع حرم الكول
الاصيال شباب ان الوصي لا تزاب در في بطر القراب جاميم
الازاب ان الوصي لودع الاسرار اذ ذم النبي مطيرة للذهاب
ان الوصي خا النبي المصطفى عصر الضبي ماجز ذيل نصايب
ان الوصي صغيرة لم يبدل بوماعل الاهداف للاصحاب ان
الوصي لمن علمه ليه منته في مدح الباب ان الوصي على
الخواطر من ومن لكانا بكتاب وذكر السيد الحمري
في قصيدة الطويلة ويخبر اذ قال لاله بعينه ثم ياخذ بالولاية
فاخطب وانصبا احسن لقولنا انه هاد وما بلغت ان لم
نصب فدعاه ثم دعاه فاقامه لصدف من صفة ومكذب
وجعل الولاية بعد المكذب ما كان يجعلها لغيره مكذب
ما ذكره الغزالي في كتابه السمع بين العالمين في المفا لا اربعة التي
وضعها في الخلافة بعد الاماات وذكر اصطلاحا هذه عبار
اسفرت في جرحها وارجع الجاهل على معنى الحديث في خطبة يوم غد

مدح

ختم يافت في الحج وهو مولى من كنت مولا فخذ على مولا فقال عمر
يخرج لنا بالبحر لن اصب مولا ولا كل مؤمن ومؤمنة فخذنا تسليم
ولما وجدكم بعد من اعلاب الوصي بحسب الواسع واصل الخلافة
عقود النبوة وخضنا الهوى في فقه الرابا واشدك ان دام الخويل
وفتح المصارف فقام كاس الهوى فحاده الى الخلاف لا اولى في ذره ورا
تلموه وهاشوا به ثمانا على النفس ما يشرون
يا عجايب هذه القضية من امر تلك الامنة الضعيفة
يا من خير الزل فيهم بان يدعون قبل الموت بالوصية
يقول من مات بلا وصية ما اذ امينة جاهلية
يوجهها عليهم ونفسه نزل تلك الشبهة السنية
لمرضى يا مثالا لم ارجى انفسه الراضية المهينة
ان جعل العفل وهاهنا في الدين الهدى في الملة القوية
والله خير من قداوصي لم يركب كفة القضية
ان الشدة في يوم الدار لشاهد في بذو الطبيعة
وانما قال بالنص الجليل ان نص النبي ولا اشار الى اذ عليه السلام ونية
اكثر من ان نصي ومن الاشاران ببشر في بيته صلى الله عليه واله
من بان بينا المصطفى ببسبه فهو الحق بان يوم مفاته

علم

ويجب عادت بكون ان يوجهها بان منتهى حاجته بكاره طيبين وطاهرين
شوند الله باعتبار ربنا اجتماع برسل طين وميرتف خواهند شد
ما سكر محوس وادناه محوس واما انك اكر باعت قولي راى
بطريقه خرابت بشرايان نداشتند دين خود لكن جالاست قولي
ان قولت كمان حيت جاهلية ائتت وخوف وترس اشد انت
انك على دين واهم انت سابق بوند اين همه مضارى انا بالاجل
خود وتكذبا باو اجداد ايتان بشرايان گفته اند ما خايد جمع
نحن مبدعنا في انصاف ثمانين وطلائق دين مضارى را انما
كنند واعقاد ثمانين بحضيت دين خود مصطفى صلى الله عليه واله
باوجود انك مصدق ايشانست وخون شريعت حقش محل
جميع شرايع علمين خود وغيير ايكام شرايع سابقه دان بسيار
بود شرايع سابقه را بسوچ ناصيه وياضارى وبيهود خايت
مؤدده واهل في نبوة اخبرت واهل بسب واذان مهية برو
ندهند عجب ترا كند در شريعت خود صلى الله عليه واله بركوبه
موسى حدم من جادى ميكنند وايشان از غايت عناد وعتا
ومحابت بنى اسرائيل اصل نبوت را انك ميكنند اكر ميشرايان
اقرار بنوقش از بنى بنى اسمعيل داشتند امر ونداختا ايتان
كامل شوق بان شريفيتند ودين اخضرى را با اين همه عجز و

مدح

تصدیقات عقلا و حکای عالم و احبار کثیره از یهود مانند موسی
سیدان و رشتها و عیال و هرگز عاقل و مسلم و یهودی و نصرانی
بدین محوس بر نیامد اندر بین تفاوت و انکسار تا یکا و اکرا
معنی را ایشان اضافه دهند و اعتراف نمایند بر بطلان دین
نضادی و قدر کنند همچنانکه جنده ادم را در طریق حج یکی
از ثقات اهل سیاحه کرد و وی پادشاه نضادی در عهده بود
و متوجه رودی شد که خلق بران تیرد مسکونند پس بد که شیخی
برهنه شد و لنگر خود بست و داخل شد و پیش فرستاد شخصی را
طلبد و اذله بسیار پرسید گفت که شریعت ما چنین است
و هر که داخل میشود و از آن شریعت سؤال نمود گفت که شریعت
ما شریعت اسلام است که تیرد داد از پیغمبر و قرآن و او را قرآن جوایش
و او از قرآن خواند و آن پادشاه چون قرآن شنید و در آن احوال
مسیر را دید و از کیفیت او را نضادی و یهود مطلع کرد و از
اشمال قرآن با آنها علم عینیت شریعت اسلام حاصل کرد و فرمود که
قرآن را فوشتند و ترجمه کردند و قرآن میخواند و آن علم میخواند تا آن
اواخر شریعت اسلام در میان نضادی ظاهر شد پس فرمودی او
با یکدیگر جمع شده مشورت کردند و بیاراد بر قتل او کردند پس او را
در شیخی خلوت طلبدند و گفتند که ما پادشاه را برین سبب میکشیم و ترا

عزای او با دشمنی کنیم زیرا که در صد تنی غرضی بر نیامد که مانند او در
کشته شود پس او را کشند و پس در جای وی خسیک کردند و بخت
که حاجت جینی و حاجت خلق رعیت پادشاه را از روی عناد میکنند
ایکارا با اجبا میکردند و هیچ وجه نمیکشیدند و شکایت خود را در
خلع شکست برین کرده و پادشاه و همچنین هر کس را بر مسلک او اجبار
ایشان نگاه داشته و اگر بعضی از ایشان ایمان بیاوردند بقتل قرآن
گزارشت از نضادی که اضاغ دهد و او را بعث بکشند و اگر در پیش
مسلمین و ضائق و تجار و عوام از او باب جهالت برایشان جمع میابند و
شهری تمام میکنند و مکن کنند و نتوانست که چنین اختیاری برکنانند
قرآن نایب و مال آنکه در میان مسلمین طائفه بسیار اند که چند نفر
از ضائق و نیایرستان و جهال را امام دانستند و امام جعفر را
علی بن ابی طالب را ابن عم پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام جعفر را
منسوب بعم القدر و خلافت کردند و اخذت با ایشان ظاهر کرد
و مانند اهل مومنی را پیش از ولایت با وی مقاتله کردند و طائفه
یکباره خارجی شدند بران امام و خواستار اهل صواب پیغمبر کردند که مرا
ان سه خاستی هر ما با یکدیگر و عثمان را که بعضی از ایشان کشته شدند
معاذت نکردی و یا برین بهانه خلق را بر خود جمع کردی تا آنکه کشته شدند
و مشرقت کردند بدین و از ما شد این طائفه متعبد بر امام همیشه مکن بود که

طائفه دیگر قرآن نداشتند و برین مخالف شوند و اهل اسلام مقاتله کنند
و با سبب کذاب و اوسعیان معتقد کشته خرج کنند و شمشیر بکشند
چنانکه با وی اخذت کردند و اگر گویند که آن کلام معلوم میشود که اخذ
نیامدند و نضال قرآن هرگاه بیارند قرآن نداشتند گویند که از حق اعدا
و بیان معلوم حکیم که چون قرآن هست با نیست چه آن علم عینیت عقل و ذوق
چه اعتبارات صاحب مقامات را که باها ارتفاع شان معلوم حاصل میشود
همه و ادوا و تسلیم در میابند و از کبار و در آنها تقریرات بسیار است
چون نشان از کبار تقریرات باها ظاهر می شود که آن محرم است و شهادت
از کبار و فرقی خالف خصم فرقی معاند اسلام کشف از ایشان میکنند
از بعد از دین اعتراف با حق میکنند و در خصوص اهل استیضاح و اهل
غیا بگویند و یا از اهل علم و یا از اهل آملی بگویند و در خصوص اهل انانیت
اتباع رضوانه سبیل السلام و ذکر طریق ایشان در این خصوص اشارت الله
تعالی ملاحظه میشود و اینکه گفته اند پس بگویم که این خلاف قول شما
که میگویند که هر چه بود قرآن معلوم نیست از راه فصاحت و بلاغت یا
مخفی غلط است و هر چه کتب و اقراست و هیچکس گفته است که قرآن از راه
فصاحت و بلاغت محرم نیست ما میخوانیم از این راه نیست بلکه آنچه گفته اند
است که هر چه بود قرآن محرم نیست بلاغت بلکه از راه دیگر محرم است چه
هم اعتبار اسلوب محرم است و هم اعتبار صریح محرم است و هم اعتبار قضا و حاجات

در قول بان محرم است و هم نسبت بنیل و مقامات و معانی خلق و صفات
عجب و بیانات شریحه و قرآن محرم است و هم اعتبار اشعار اهلان و در
ایات آن محرم است و هم اعتبار کشف احوال معنیات و مقامات بواسطه
ایات خصوصه آن محرم است و هم اعتبار تحسین مضامین بر معانی و اتفاق
و معلوم اعداد محرم است و هم اعتبار ترتیب قولی و محدود و محدود مسکون
خصایر کما بهای احادیث محرم است و هم اعتبار اشتغال بر محرم محرم است
هم اعتبار اعتبارات مطالبه مرادات و دستفحات محرم است و هم اعتبار
اعتبارات مطالبه مطالب و دستفحات محرم است و هم اعتبار اعتبارات
در موافق با معانی ایات اتفاقا یا رویتها و اعتبار مقامات محرم است و نیز ایات
که نسبت به اهل و هر چه و هر چه مخصوصه ایات ایشان ظاهر شده
و علی خصوصه در میان مسلمین محبت خصایر کما بهای احادیث محرم است و هم اعتبار
دران علم نوشته از ما شده و انظم و خمس المعادن و هر کدام از قرآن
و این همه که گفته اند از ما کرده ایم و بر ما عایت انکشاف ظهور
و حکایت قرآن عجب فصاحت و بلاغت محرم نباشد و حالا که در باب بیشتر از
جهت بلاغت قرآن محرم نباشد و این از قرآن کرده اند و اینها که بیشتر
از در هر اتفاق کردند که ما در معاندند که در هر کجا از ایشان باب قرآن
بودند و در هر عهد کرد و بر یکدیگر میاورند معاندت را در رساندند
چون سار و بکر آمدن و جمع شدند در مقام ابرهم گفت بکر از ایشان که

نایم

و بعضی از آیات قرآنی که بعضی
از معاندین و تنکیرین را عاجز
نموده و شرح و همه ایشان

[illegible]

و توسل عالم نفس است که متصرف در این عالم است توسط دولت
و نفس را در این توسط صرف جمیع افعال مایه الی الله و در هر حوائج قوه
ماید بسوی قاضی الحاجات تا هر افعالی مرضات الله تعالی باشد
صحت هیئتی است که ظاهر منطبق باطن ظاهر و باطن را خشنود و این
پس بندگی کامل را از هر جهت مراقبت مایه تا هر احوال ظاهر
مراود و خداوند و الله تعالی را بهر محیط و کم و بیش و بیکر و کفر
اصل توسط عالم طبع است که طبع منطوق در هر حیوانات و از این
احتیاجات نماند بهر آنکه مایه منطوق ساخت بنور این در مقام طلق
استقامت طلق تا جبهه حیات را قبول طلقا بنده خود رستم ستم
طلق و عابد محض گردد و خواستار دینا بد و وجهش فرار الی الله تعالی
باشد و چون نور امان باطنی است که انسان کامل گردد و طبیعت
در وقت معصیت مرقش شود مانند سلسه عیب که چون پیش از قبول
و برآمد در شکند بعد از اطلاع جب خود نموده خود را هلاک
کنند تا اگر کمتر در هر عوالمی است کرده طبعاً و نفساً و قلباً
و عقلاً مطلق حیوانات را در هر صحن محیط خواهد که شریعت کامل
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را که رکنها سبب می چون
ابواب بهشت و ششاست و هر لحظه باطنی و وجودی باشد
مان سبب هر اسباب را اینا بسته شد پس وقت کفر اول

[illegible]

یا بن اسم اعظم خوان و بدست نیکو که از برای و شرکای فانی و بکو
 و از این که شخص بدان گرفت و در خود و فرمود الله الصمد یعنی در
 در معطله که خدا را هیچ صفی وصف نکند که با الله و وصفش را باقی
 و عبود و بدان که مستحق هیچ کلمات است و صلب و کلام از منزه انصاف
 و در دستش به بگو الصمد یعنی از صفات مخلوقات باز جدا و منزه
 که حاجات را هیچ حاجتی نباشد کامل باشد با الوهیه که بی غایت و صفت
 نه مانند خلقی که کلمات تقصیر و قصور می شوند و فرمودم که لای و لا
 یقول و لا یکن له کفو اصحا یعنی در دین یهود و انبیاء ایشان
 بگو می یابد یعنی نزدیک است و از بی چتری بیرون نیامد که از برای او
 ملائکه در خدمت او کنین و عمری را به خدا دادند و در دست خدا بگو
 و می یابد و از این که است از خبری که چنانکه اسطوره بخاری
 عسی خدا کردید و حال آنکه از این شده است از برای او یا خداست که او را
 بگردان و در تن سبعین مرتبه خوانده که هر مرتبه خوانند و همچنین او را بد
 نباشد و پدر و مادر نباشد چنانکه بخاری گفت که عیسی و دامن
 از صفای مادر زاد یوسف چنانکه در زمین از مادر بود زاییده شده و
 واقفم تا نالود و از پدیل خدا و عیسی گفتند که هر مرتبه پدید و پادشاه
 باشند و در دو طایفه از انصافی و مشرکان که از برای او وزن نژاد داد
 کوه در بگو می یکن که گفتا احد یعنی او را زنی و همی نیست و در د

[illegible]

١٠

والبيت:

في الحافى من المجرى المنة عليه الشكر بالاناء خلفنا
من عطين وخلقوا واحدا من فوق ذلك وخلق اجسادهم دون ذلك
واحد ذلك القربى بيننا وبينكم وطولهم نحو الينا وفيه من عطين من
مقابل عباد الله عليه السلام يا الله يقول ان الله خلقنا من طين وطعن
من خلقنا طينة طينة ثم تركنا من تحت العرش فاسكن ذلك المثل
فيه فكلنا من خلقا ونشأوا في الدنيا لم يجعل احد من خلق الله خلقا منه
مضيا وخلق ارواح مشعنا طيننا اياهم من طينة فهو تركنا
من تحت العرش فاسكن ذلك المنة فكلنا من خلقا ونشأوا في الدنيا
من طينة لم يجعل احد من خلق الله خلقا منه مضيا اياهم
لا ينفوا اسماواتهم عليهم واذلك من رايهم وهم اسماواتنا
فكلنا في النار وفيه على برعية من كل نيات رفعه الى
الارض من عطين قال لا انا من عطين بل الله فلو ان الله
وحد الله الذي دون عرشه وودادهم الذي دون عرشه فلو دون
فيما بين القود وجن من خلقه وجن العرش ووجن رايه وان الله من خلقه
عن من الجنة وجن من الارض فكلنا من خلق الله فكلنا من خلقه
لا من عطين بل الله في من عطين من عطين وخلق الله من عطين
الطين فكلنا من خلق الله فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه
فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه فكلنا من خلقه

خبر

المؤلف

المؤمنين وليفنته ودعوا كلها الاصلها قال الله لا اله الا الله
 الشرك وغيره لا يطالع على عباد ولا يخفى لا الشجر لا الزرع ولا
 الاخر منه قبل ان اخلقه قال لا اله الا الله عليه ما مره ان اقبلت
 رسول الله ابيزير قال ان اخلت قال عاذا بالله ان اخلد الا آمن وجعلت
 عينه انا قال طافون هو في الظاهر هو في القوم وهو الله في الباطن
 بعينه والبرهم ان القرآن طاهر ولا اخطا ولا مسا ولا اخطا
 مسنونا قال في الحرب والبرهم في الشمس اطلعت وما شاعا في
 الملائكة انهم ما من من القرى قلت هو في اطلعه ما من قال الملائكة
 من الشمس يجمع اليها كما دامنها ويعد كل شيء الى المحرور هو من
 فانما كان يوم القيمة نزاع الله طيبة الناصب مع اقله وازادوا من
 فيه كما اطلعا انما صيب بزجر سنخ المؤمنين وليفنت مع حسنات
 برة واجتهدوا من الناصب ليحيا كلها ما من ان في ههنا طافوا
 قلت ما من رسول الله ما عجب هذا قوله صنف اعد الا في جرحكم
 وتخذ سنات تبسكم ثم على مضيقكم قال في الله الذكر الله هو
 فاني الحق والباري في الفتنة والارواح والما وما شاك في الحق
 انما لا في البصير وقام عليهم الله وما الله ظالم العبيد وان ما من
 موجود في القرآن كل ذلك حد بعينه موجود في القرآن قال فيهم جرح
 ثلثين موضعا في القرآن اقتضت ان ازل ذلك عليك قلت ما من رسول
 فقال لا اله الا الله عز وجل لا اله الا الله ثم لا اله الا الله

19

واكتبهم للملحة **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 اصاب ستمائة سبع الف حرف من افعالهم عليهم السلام
 فخرج اليهم من مقابرهم وكانوا في القبر وكانوا
 في الحقيقة **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 السبعة عشر **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 السلام **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 الحجاز والكعبة **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 هذا اجل **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 المرحوم **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 وهو **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 سبحانه **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 العداوة **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 والعالم **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 المحققون **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 الاواني **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 عام **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 فاعلموا **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 وقالوا **باب** ما ذهب اليه من ان الله
 فكيف **باب** ما ذهب اليه من ان الله

2

[illegible][illegible]

عبيدكم اعداءكم للثقيبة منهم وعبيدكم على ليلية للثقيبة والاشفاق من وقوع الضرب بهم ولو
ظهر لهما كمين بايامته وشاهد بعض اعدائهم واداع خبره طويلا ولياؤه اذافا فلما
الاستراعت ذلك عظيم المكر والضرر والياد وهذا معروف لعاوان القات
انفا لعاقلين بايامته من ارجع اعتقاد ايامته القول بصحة ما عاخره حال الاحوال فامر
الله تعالى الاسترا فيكون المقام على الاقرار بايامته مع الشيعة في ذلك شدة الشقة
اعظم ثم اياها الاقرار بايامته مع المشاهدة فكانت عبيدكم على ليلية كهذه الوجه
ولم يكن المصيبة عندهم ويؤيده قوله تعالى في سورة البقرة الحمد لك الذي في هذه الشقة
الذي يؤمنون بالغيب ويعلمون الصلوة وما رزقناهم فيبقون بان المراد بالغيب على
ما وقع في الاخبار المستقبضة هو الامام الثاني ع من اظهروا قدسهم لله تعالى على
المحصل في الحديث ان واحدا من الصحابة قال للنجاشي عن عبد الله بن الفضل الناس يحسدوا يا رسول الله
فقال لا يا فضل الناس يؤمنون بسواي عدا يا فضل اني اجمع ثقيب عنهم وقال عليه السلام
ان اصاب الحجة يا فضل عداي عدايكم قالوا فاعلموا ان اليمان في حاله رخصاته
الاستحسان قلتم اكثرنا من غيري قال الصادق عليه السلام ليلتليق بليقله وتعرفن عريبله ولما
مؤلف القند يجعل اعلاكم سفلكم و سفلكم اعلاكم كذا في الاخبار الاربعة وفيه وهذا الذي
عقول عليه لم يرض قدس الله روحه حيث قال ولو اني انا اضع على انه لا يظفر بجمع اوليائه
فان هذا امر عظيم ولا تعرف كل قتا احوالهم فما احوالنا فيهم ولا يظفر بجمع اوليائه
عبيد عنهم يقولون على عبيد عنهم اننا امام عند ظهورنا فاعلموا انهم يخصوا وعرفوا عبيد
بالعمل الذي يعلم بها بوليه ان النصوص الدالة على امامته لا عين تخصص عن غير كابر

اشخاص امانة عليهم في الحجة تاويلهم والالتصاف به الاستدلال والشبهة مخلة ذلك
فلا يمنع ان يكون كل من يظهر له نفاق ليدان في العلم من حاله ان ينظر فيهم ليقصر في حكم
فهمه وعن وهذا التعصب عن جفاف عنه من الاعمال الشبهة الثالثة قال الحاكم
اكان الامام غايبا بحيث لا يصل اليه الحق لا يتحقق بها الفرق بين وجوده وعدمه
هل يمان ان عينه لله تعالى او بعد عنه حتى لا يعلم ان الوعيد ممكن وسلم اوجبه او اوصاه
كاجاز ان يعجز الله تعالى عن تعليم منتهى التفكير لم يظهره والحجاب عنها بوجه احدها انما
لا نقول ولا ننتفع به ان الامام عليه السلام لا يصل اليه احد من امرئ معلوم بان كثير من الناس
لا يلتزموا حاشته ولا يشفع عنه وعوام النفع سوا وعز وقت الزيادة ولا يعلم فيكون
ظهر له بالقرائن المفيدة للقطع بعد الزيادة ان ذلك هو الامام وتاويلها ان في انتظاره
عليه السلام كل يوم وكل ساعة امر جميل وثواب جميل ويذهب ما رواه العلامة سبحة العلامة
عليه السلام قال من مات منكم كان هذا الامر منتظلا كان من كان في فسطاط القائم عليه عوي
عبد الحميد الذي لم يزل يبايعهم قال قلت اصلح لي فقلت قد كان اسوقنا انتظارا لهذا
سوق قال يا عبد الحميد انت في مجلس نفسك على اسرة وجل لا يجعل لمخرج ارجلهم قد
حياءهم قال قلت فان قلت قبل ان ادرك القائم قال القائل يمكن ان ادركت قائم الحق
فنهضت كالضارع معه سيف رايل كالشهيد معه قال الصادق عليه السلام لعلاء ما والله
انما رايتمو منكم ميتة على الحال التي انتم عليها الا كان افضل عند الله عز وجل كثير
من شهد بدرا واحدا فاشروا وكان عليه السلام اذا ذكر اصحابه القائم عليه السلام فتمتوا
الفاة يقول الله الذي عليكم هو الغرم والاشعار وتادون بنوايا اشعار وانتموا

[illegible][illegible]

الحمد لله

قاله

والدور اشارة الى هذين الوجهين وهما ان قيل ان الدليلين معا فان وقوع
المعصية لا حواجزها وبين الحواجز وقوعها فربما يقال ان المعصية لا يكون
خطاؤه جازما مثل غيره لكنه لم يقع منه او يقع لكن امره بما فيه عليه و
بعد وقوعه وهما الدليلان لم يكونا ههنا على المادى المعصية وانما على الفعل
الناظم لها الله تعالى بانى وانوصى عاها بالاحكام والعقوبات والامتناع بالامر الذي
منه عصته الامام هو عين المطلوب فان المعصية الامام باقى وحق فان المادى امتناع
خطاؤه يكون ذلك بالذات وبالغير ولذلك يبرهن على المعصية على الوجهين بل المطلوب
عصيته عدم وقوع الخطاؤه في العالم وان جازم عنه غير مبرور ولا لا في جازم
الله تعالى على الصلوات الله معه وكان ذلك هو المعصية المطلوبة والمطلوب وقع مرات
موضوع الامر موضوع الامر ان المعصية مرات ودورات وليس كذلك في
عصية المعصية في الكلام في ان معصوم بالنظر الى المكلفين حتى يكون به عصيته فانه
ذكرنا معنى المعصية ودوراتها في وجهتها الموسومة بشان او سأل الى مناقش التبر
ومن اراد تفصيل ان يرجع اليها وقوله ولا افضل السبق الحق اشارة ما قاله لنا
من ان الامام يجب ان يكون افضل من غيره في عصيته وتقرير الدليل بان لم يكن الامام افضل من غيره
فلا يخفى ان ان يكون مساويا او معصوما او مقيدا بالمعصومين على الفاضل بينه وبين غيره
فان يرضى بالحق ان لا يقع امره بالذات لان يرضى فانما يكون على تساوى يرجع في
تدبيره لا يرضى بالامر مع ما يرجع من هذا علمه وجوب كونه ارادة وادع واستجمع وغيره

ن

والدور اشارة الى هذين الوجهين وهما ان قيل ان الدليلين معا فان وقوع
المعصية لا حواجزها وبين الحواجز وقوعها فربما يقال ان المعصية لا يكون
خطاؤه جازما مثل غيره لكنه لم يقع منه او يقع لكن امره بما فيه عليه و
بعد وقوعه وهما الدليلان لم يكونا ههنا على المادى المعصية وانما على الفعل
الناظم لها الله تعالى بانى وانوصى عاها بالاحكام والعقوبات والامتناع بالامر الذي
منه عصته الامام هو عين المطلوب فان المعصية الامام باقى وحق فان المادى امتناع
خطاؤه يكون ذلك بالذات وبالغير ولذلك يبرهن على المعصية على الوجهين بل المطلوب
عصيته عدم وقوع الخطاؤه في العالم وان جازم عنه غير مبرور ولا لا في جازم
الله تعالى على الصلوات الله معه وكان ذلك هو المعصية المطلوبة والمطلوب وقع مرات
موضوع الامر موضوع الامر ان المعصية مرات ودورات وليس كذلك في
عصية المعصية في الكلام في ان معصوم بالنظر الى المكلفين حتى يكون به عصيته فانه
ذكرنا معنى المعصية ودوراتها في وجهتها الموسومة بشان او سأل الى مناقش التبر
ومن اراد تفصيل ان يرجع اليها وقوله ولا افضل السبق الحق اشارة ما قاله لنا
من ان الامام يجب ان يكون افضل من غيره في عصيته وتقرير الدليل بان لم يكن الامام افضل من غيره
فلا يخفى ان ان يكون مساويا او معصوما او مقيدا بالمعصومين على الفاضل بينه وبين غيره
فان يرضى بالحق ان لا يقع امره بالذات لان يرضى فانما يكون على تساوى يرجع في
تدبيره لا يرضى بالامر مع ما يرجع من هذا علمه وجوب كونه ارادة وادع واستجمع وغيره

فان قيل ان الامام يجب ان يكون افضل من غيره في عصيته وتقرير الدليل بان لم يكن الامام افضل من غيره
فلا يخفى ان ان يكون مساويا او معصوما او مقيدا بالمعصومين على الفاضل بينه وبين غيره
فان يرضى بالحق ان لا يقع امره بالذات لان يرضى فانما يكون على تساوى يرجع في
تدبيره لا يرضى بالامر مع ما يرجع من هذا علمه وجوب كونه ارادة وادع واستجمع وغيره

الطريق الى
مضى و
الامر

فان قيل ان الامام يجب ان يكون افضل من غيره في عصيته وتقرير الدليل بان لم يكن الامام افضل من غيره
فلا يخفى ان ان يكون مساويا او معصوما او مقيدا بالمعصومين على الفاضل بينه وبين غيره
فان يرضى بالحق ان لا يقع امره بالذات لان يرضى فانما يكون على تساوى يرجع في
تدبيره لا يرضى بالامر مع ما يرجع من هذا علمه وجوب كونه ارادة وادع واستجمع وغيره

ن

فان قيل ان الامام يجب ان يكون افضل من غيره في عصيته وتقرير الدليل بان لم يكن الامام افضل من غيره
فلا يخفى ان ان يكون مساويا او معصوما او مقيدا بالمعصومين على الفاضل بينه وبين غيره
فان يرضى بالحق ان لا يقع امره بالذات لان يرضى فانما يكون على تساوى يرجع في
تدبيره لا يرضى بالامر مع ما يرجع من هذا علمه وجوب كونه ارادة وادع واستجمع وغيره

الطريق الى
مضى و
الامر

مستواً

[illegible][illegible]

الربيع
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

الربيع
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

الربيع
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

الربيع
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

الربيع
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين
في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

في شهر ربيع الأول سنة ١٢٠٠
في يوم الاثنين

من جهة عدم الايمان ببعض الماوراء المعنوية بل يكون له نوات ومفهوم
او بما في الماوراء من جهة الحقيقة الماوراء نسبة قوله ما يستلزم عدمه بل
واجبا ولا الكلام في سبيل ما لا الا على الحرام يستلزم كالتقدم ان سبيل الحرام
ليس واجب من هذا النوع ما قبل ان الواجب والصلوة المستحقة يكون
صارت عن المظهر كما كان الحرف مع الطائفة في يكون سبيل الاجابة
المجملية لحقيقة الماوراء فيكون واجبا للويز سبيل ما ذكرنا انما يتم اذا
ان الجزية يجب وجوب الكل وسبيل الكلام في تحقيق المقام هو ما تقدم
من اثبات الوجوب لعمى الشئ ولكن ليس كل التعرض في شئ ان سوق
هذه الجزية تجري في غير انشائها الشرعي من المقدار العقلي والعارية انما ولا
لها بارشها الشرعي والحال والوجوب في شئها ربما يوقعهم في الاختلاف
وجوب المقدرة اذا كانت المقدرة هو انشائها او يحتمل واجب في شئها كما هو
الى اكثر من جانب والايمان بالنظر والوجه معا عند من انشائها على المسئلة فان
الايمان لا يكون كماله على الايمان بالوجوب بل هو مضمون في بعض الماوراء
كالصلوة في الرابع وجهها وفيه ما لا يخفى على المتأمل سيما بعد ما بينا من معنى
الوجوب وثمة التعرض والاجماع المتفق عليه في الكلام في المقصود
في بعض هذه الماوراء فان لا يتم انشائها عن القول بالوجوب في الماوراء
له بهذا الماوراء في الكلام فيم هو الكلام في قولنا ان الوضوء واجب في
من انشائها الوجوب فيها الماحول من انشائها هو الوجوب في الماوراء والغرض بين

التصوف

بين المشي وبين المشي انما تحصل في كون الحقيقة صليها وتبعا
في وجوب سائر الحقيقة تبع وجوبها في ذلك صلي ولا يكون حكمة
ما ان كونها هذا لا ينافي ما سبق من ان وجوبها في الشرع من
المقدما ان الشريعة عين الذي كما هو مضمون في كلام الاعلام بان ما
تقدم من الكلام انما هو في الوجوب المستلزم من اجابته في الوجوب وهو
ما في مجاله بالشيء في الوجود والامر الى اننا نقول بان الامر لا
ليس مل بالوجود وذلك لانها في كون الوضوء شرط من قبل الشرع ولا
انما هو من جهة مضمون الامر بان كان وجوبه للمكلف كما هو معلوم
الامر لا امر ومصرح به في كلام جماعة من المحققين ونحو الخلاف في وجوب
هذا القسط الذي يعاقب به الوجوب على الموقوف الشرعي في حاشية بعض
صريح جماعة من وجوب الترتيب المستلزم للترتيب الوجوب كالمطلقة
في ما بين الرابع والافراد والامر الحرام في الدنيا في وجوبه في وجوبه
والذي يتبع في الظاهر وعدم الوجوب وان قلنا بوجوب المقدرة اذا الوجوب
هو الاختصاص بما علم به من العلم الحرام لنفسه لا علم الدليل على ذلك ولا
والذي لا ينفك عنه ساعدنا وكيف كان الذي منع وجوبه هو وجوبه في
الافراد من بعد تخرجه من كمال الحرام فلا يجوز فيه تمام الحقوق في ذلك سبيل
نحوه وان كان الكتاب الظاهر ان الكلام في ذلك لا الوجوب على وجهه في الكلام

علم

ما تقدمنا تدبره القدر المسلم من اللائحة التي لا ان يصير عليه بالحق
يعتقون الوجوب كما في تلك المقدرة الى جهة وربما في الخلاف عن الوجوب
الجزئية لللائحة الوجوبية في شئها وهو نوع وقد جعل القائل من نوعه
الصلوة في اللزوم المضمون من جهة ان يكون الذي هو في الصلوة واجب
وجوب الوجوب فلا يجوز ان يكون شئها عند احوال الامر بشئ
لا يقتضي الشئ من جهة الخاص طلقا وما انشائها العام فيقتضيه ان لا يتبع
المقتضى يستلزم رسم مقدما الضل الى الماوراء هو في واحد
من الامور في وجودية المقدرة له عقلا او شرعا اما العام فقد يطلق
على اصل الاضداد في وجودية لا بعينه وهو يرجع الى الاول وقد يطلق
على الترتيب اما بحسب عبارة عن الكفاية واللائحة والحوادث في الموراء
من هذا البحث هو المعنى الثاني ان ترك المصداق يتوقف على فعل
الماوراء لا على وجود الشئ في محل واحد في وجود ام لا يتوقف
على انشائها ولا على عقلا او توقف عقلي وان لا انشائها شرعا او الموراء
فمن ضرورة ذلك ان يكون بعض المحققين في ذلك كونه مقدرة وان لا من المقادير
الاتفاقية فلو انشأ المصداقية ليعمل فيه يكون فعل المصداقية مقدرة
منه في الاصل بالادعاء كما ان مقتضى توقف هو اللزوم والاتفاقية
مطلوب في الاكتمال في المقامين مع انه حاله من غير المقام الثاني
شبهة الكلي لا لئمة فانه جعل في المباح مقدرة لئمة الحرام يعني انشائها

توكل

ترك الحرام كقول المباح فتبين ان المباح مقدرة له في المان والمطل
منه من باب كمال الاتفاق في ذلك فيما نحن فيه واستحسنه ان في
بها في كمال النوع فان ترك الحرام قد يخالف عن جميع الانواع
وجوبه في المان ومع عدم القاطعة في ذلك فلا يوقف عليه غالب
كذلك نحل ما هو به في ان لا يملكه المصداق ابدأ وقوله من حال
المقادير المقتضية لزوم الدور وهو عاين من سابقه لان الاتفاق
مخالفة له وان زاد في ترك المصداق ان مقتضى لفعل هذا لا
في ذلك ففعل المصداق في المصداق لم يترك هذا المصداق في
في هذه المقادير انشائها او توقف بالانكشاف فان ترك المصداق
لا يتوقف على فعل المصداق فيكون خلو المصداق عنها جها في فعل
المصداق ان يتركه في المصداق ان هذا من التوقف والظاهر ان
منه في المصداق الى ان ترك المصداق يتوقف على انشائها
في ذلك ان لا يملكه المصداق في ذلك المصداق في ذلك
مقدرة الشئ على ما يتوقف عليه المصداق في ذلك المصداق في ذلك
ما يتوقف عليه وما به وجود المصداق عن المصداق في ذلك
منه في ذلك ما يتوقف عليه المصداق في ذلك المصداق في ذلك
فعله الى حال الاستقلال والمقتضى وان كان في هذا المصداق
جبر بان علمه في المصداق بالانكشاف لا يوجب عدم التوقف
في نفس الامر والمصداق في انشائها بالامر لا يملكه الا في هذا الكلام

Handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is illegible due to fading and the texture of the paper.

11

الشيخ

[Faint handwritten notes in a cursive script, likely from a manuscript.]

فلم
٢٠

النزاع

وہابیہ

وبالجملة لا دليل على كون علة الخلق مضافا الى انفس الناس جهة كونها مضافا الى الخلق
فدليل عام فيها هو ان تلك الوجوه فيخلق او قد تحققت في الواجب عليها
ثم اننا سلكنا ان الخطاب ينبغي ان يصل على عقل وقد تقدم اننا لم نشك انهم
الجميع نظر وجوب المقتضية وانما وجه الاستفاضة في ذلك من باب ان كل امر
يتبع علمه وهاهنا فاما ان لفظ علم لا يهتد في الاستفاد من تعبه
خلاف ما ورد في ذلك في الاصل لا حجة في اللفظ وانما يكره صانعيه في الخلق
وانما وجه علم العقل من ان ذلك وهو انهم منع لانه الفعل لا يتصور الا
الشيء كما من رتبة علة بالاشتراك فلا مانع من الخلق جهة اننا نلاحظ
ان العلم الذي هو جيل لقوة اليد الانسانية بالكلية البني لو لم
الصدق واليقين كالصلوة بالشيء الى الله انما يشك في اننا لا نرى
لزم الخلف بالخالق الا في الوجوه المتيقن عن وجوبه وقايب بانه لا ياتي
الطاعة على وجوب الا انه وقوا في انفسه في حال من الخلف تسليم الوجوه
والا في الوجوه اختار ان لا يتسلم وجوب هذا الخلف كالحال الخلف
انما عتد عليه فيضا على كل حال ان ذلك وجه المصلحة لا ساقا
الا ان لا بعض المحققين ذكر رتبة الشك والتنازع وعقبتها ثم قالوا ان
من الضد الحسن بوجوب الامر به في كل حال ان ادب واصلوه الامر بالشيء وان
لهم في العلم من عند الله في كل حال الامر بالصدق اعتبارا على الاشياء التي
المستدرك في وقت واحد فان ذلك من العلم مستدرك به في كل حال في القوة فان

[illegible]

علاء الدين فلان بن عبد الله

1000

مصر:

1892

[Faint handwritten notes, possibly bleed-through from the reverse side.]

29

[Faint, illegible handwritten notes or bleed-through from the reverse side.]

[Faint handwritten notes or bleed-through from the reverse side of the page.]

10

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. There is no text or other markings on the page.

Handwritten text on a narrow strip of paper, likely a label or a page from a book. The text is written in a cursive script and is mostly illegible due to the angle and the quality of the image. Some words are faintly visible, such as "Handwritten" and "Text".

2

[Faint handwritten notes on the left margin]

35

السنة الأولى

2

[Faint handwritten notes in Arabic script]

ولای نهر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۵۴

[illegible][illegible]

مدفوع بانه ان ادائه اصله من دفعه حقيقه او دفعه بالنسبة الى العهد الذي
والاستحقاق فذلك هو لا كبره فحقا لان الحكماء والاصناف من الرعي في كل وقت ولا
وطلعت الحقيقة والحقبة لا يجرى الرعي في امانها فقط واما الاول فموقوف على ان لا يكون
حقيقه هو في الاستحقاق وان اراد ان الخيل اصله كونه راعي في الحكم والاستقلال ان اراد ان يجرى
بين الاصناف الاخر غيرهم كيف قد وقع خلاف راجع الى الترخيم بانه الاصل ان الرعي
هو العمل الذي له حقيقة الترخيم وكما الترخيم الاستحقاق لان الحكماء طبقه يكونون بيت الاولاد
فليس الاستحقاق احد العهد الذي موقوف على تفرقة البعثة في الاستحقاق هو الموقوف على الاستحقاق
حيث لا عهد في ذلك انهم لم يسموا كما هو الفاعل فلهذا عرف ان الحكماء موقوف على بيان
الحكمة في المقام محمول على معنى في هذا المقام فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
عنه في الحاقه الحكماء بالاستحقاق وانما من جملة المقام فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
فلم يسموا في هذا المقام فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
الخيل في جملة المقام فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
اللام بغيره فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
شرح العصور وان اردتم ان يفسر ذلك بمعونة الجملة المقام ايضا فحق في فهم الحقيقة على انهم لم يسموا فلهذا عرف ان الحكماء
الاولين اعنى الجملة الاستحقاق واما اصله من دفعه حقيقه او دفعه بالنسبة الى العهد الذي

من اصول الفقه قال العلامة الخ فذكر في كتاب التمهيد في الاصول ما يقتضي عليها غير ما ذكرنا
الا انه وانما والاستاذ المحقق العلامة في شرحه ان الاصول على ما ذكرنا لا يقتضي بعضها
انما في الاصول ان الاصل تصدق عليها بالماضي غير ما ذكرنا ولا يقتضي الاصول ان الاصل

عبد الوهيد التومر

[Faint handwritten notes or bleed-through from the reverse side of the page.]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

احكام عامه اونا قبله اي من الامم يكونا شرط الامم في رعايا الحضور لم يكونا شرط الامم اقتدر

21

A vertical strip of a manuscript page, likely a binding or endpaper, showing a light blue background with faint, illegible text and a small circular stamp.

10

[illegible]

—

[illegible]

Handwritten marginal notes in Arabic script on the right edge of the top page.

Handwritten marginal notes in Arabic script on the left edge of the top page.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of a treatise or a collection of letters. The script is dense and fills most of the page area.

Handwritten marginal notes in Arabic script on the left edge of the bottom page.

Handwritten marginal notes in Arabic script on the right edge of the bottom page.

[illegible]

10

18

[illegible]

والتاريخ
والسنة

35

فكل ما يمكن في تلك الاقطار والافكار التي بينها حد سايل الى العقل
الهادية والعصية وعلما من ملا من جواهر الحكمة ودر الاضواء لطبع
ان لا يبارى في افكارها بكار ما يصرح به العقل عليه ان يجمع النظر ويجانب
الاعتقاد فلهذا سلك الاستكثار او الجمع مع الاعتراف فان الحق
يظهر من ان يقال لا يتقدم الارضية والاجال واعلم ان الطالب السالك
الحق لا يتقدم ان لا يحفظها له من صفات الجلال صفات الكمال فلا يخفى
اما ان يلاحظه كذلك مع ذلك من غير ملاحظة استكمال نفسه او لا
كذلك مع ذلك فان كان الآخرة فلا يخفى ان لا يعتد به في مخلوقاته
مبدقة ومكونة ومحددة او يعتد به في ذلك اليها وكل واحد من
الاعتبار ينبغي منه شوق الى استعظامه بالشيء والتجديد في
افتح بعد ذلك بسم الله الرحمن الرحيم تبارك وتعالى بقوله سبحانه
الله تبارك وتعالى واجب الوجود نظر الى اعتبار الآخرة وادفع بقوله
يا مفضل الحق والوجود نظر الى اعتبار الآخرة وان كان الثاني
فلا يخفى ان يكون ذلك لاستكمال القوة النظرية في نفسها
او بحقوق العلية فان كان الآخرة فلا يخفى ان يكون الفسخ

نفس

للكمال كماله بالحق وعلى هذا القسم يحمل قوله افضل علينا انوار
وصفت ان تلك القوة مختلفة بحسب الشئ والضعف فيها ما
كما يكون للطفل من قوة الكتابة ووسطها كما يكون للبالغ المستعد
للتعلم وشهها كما يكون للقادر على الكتابة الذي لا يكتب ولذات
يكسب في قراءه والقوة المناسبة للمرتبة الاولى ليعمل عقلا لا يتأ
ولثانية عقلا بالبدنية والثالثة عقلا بالمعقل والاراد يلفظ
الجمع واما ان يكون كاملا بالفعل فيكون المحقولات حاضرة لها
بالفعل متناهية وبغير مرتبة النفس من عقلا مستفادا وهي
عز في حقا وعلى هذا القسم يحمل قوله وبشرنا الوصول الى الكمال
معرفتك فان قيل طلب تيسر الوصول الى معرفة الشيء لا يتناسب
هذه المعرفة لان الطالب يكون للمفقود ولا فقد فيها فقول لا
تم انه لا يتناسبها فانه يحول على طلبها كما في مراتب الترتيب
سلم فلا نسلم انه لا فقد فيها اعتدرا بان الآخرة والاراضات
الحكمة لا بعد مرتبة العقل المستفاد من ان احدهما مرتبة العقل
فيكون نصير النفس بحيث تشاهد المعقولات في المقارن الغيبيات

كأهي فيه واليهما مرتبة عقليتين هي ان نصير النفس بحيث يشهد
بالمقادير العقلية والافكار في ذاتها ذاتا لا في احوالها وحياتيا فالمراد
من الوصول الى الكمال المعرفة الوصول الى حقائق المرتبتين لما كانت
من المرتبة مرتبة الابدان والصدق يقين عقلا الكلام بلكر
الصلوة على افضلهم علما قال وحضر بئيك محمد وال افضل
صلوات الله عليهم فان الصلوة من الله رحمة والصلوة من الله رحمة
والشكر دعاء واعظم عناية ان كان الثاني وهو ان يكون
الاستكمال بحسب القوة العلية فاما يكون ذلك بتركيب الابدان
وتخليتها للمكانات الرتبة وتخليتها بالصفات المرتبة بتلك
الظواهر باستعمال الشرائع الحقة والافعال الهية وعلى ذلك
يحمل قوله وهي ان الامور ما هو لتأخير وانما اخذ من العلوة
على الحق بالكون متناهيا كما مر في بحثه وهي ان الامور
فان علوا حول ان جماعة من فقايق وفكر الله وياهم بالاطلاق
على حقها بالامور لما فيها من رسالة السموات العلى في
علم المنطق التي افناها في سالف الزمان التسوية التي انما هي

اي

رسالة في العليين الاخريين اعني الاله في الطبيعي وكان خاطره على
المواظبة على كل ما شغلته متحدة في رغبة ولا ما يلهي الا في الكتاب
او ترتيب خطاب بسبب الاضطرار باب طهرته في الزمان الا ان
لكثر تحقيق علمهم اسعفتهم بملصقاتهم واصغرهم ووجب
مقرضتهم وشرعت في تحرير رسالة مشتملة على القواعد الكلية
للعلمين المذكورين مع اشارات الى دقائق وتبسيحات علاجها
خلقت عنها الكتب المصنفة في هذا الفن مرتبة على قسمين الاول
والاخر الثاني في الطبيعي مستعينا بواهب التصور والحقائق
متوكلا على بعض اعداء الخيرات اقر خير وفق ومعين في
كانت الخلق في هذا المختصر مقصودا على بعض اجزاء الحكمة رايته
ان اقدم معنى الحكمة اجزاها على سبيل الاختصار فاقول وبالله
التوفيق الحكمة استكمال النفس الانسانية بتجصيل واعية العبود
في نفسه وما عليه الواجب ما ينبغي ان يعمل من الاعمال وما لا ينبغي
لنفسه كماله مضاهية للعالم العقلي ويسعد بذلك التساوي
القبضوى الاخروي بحسب الطاقة البشرية وهي تقسم بالقسمة

الاولى والمعين لانها ان علقت بالامور التي اليانان عليها و
 الشايع اليانان عليها سميت حكمه نظرية وان علقت بالامور
 التي اليانان عليها وغلها سميت حكمه عملية وكل حكمه يخص
 فقامت ثلثة اما النظرية فلا ان لا يتعلق باعمالنا ان لا يكون
 محاطة بالمادة شرطا لوجوده او يكون وحده ان يكون تلك
 المحاطة شرطا للعقل ان يكون والا فلا يكون محاطة بالمادة
 شرطا لوجوده هو العلم الالهى سميت للثنى باشراف اوليه وهو
 العلم الاوسط والثالث وهو ان يكون المحاطة شرطا لوجوده
 دون عقله هو ان ياقى وهو العلم الاوسط والثالث وهو
 المحاطة شرطا لوجوده وعقله هو الطبيعي وهو العلم الاسفل
 واما العملية فلا ان يتعلق باعمالنا ان كان علما بالترتيب للثنى
 يخص الشخص الواحد فهو علم الاخلاق ولا فهو علم الترتيب
 ان كان علما بما لا يتم الا باجماع المتتلى وعلم التيسار ان كان علما
 بما لا يتم الا باجماع الذين ومبارى هذه الثلاثة جميعها الشرعية
 فان كانت الحكمة الحقيقية او العلم الفضائل وكيفية شأنها بالترتيب

بما التقرب إلى العلم الزايل وكيفية توفيقها لتطهر عن الخسوف فإنا
المزلية أن يعلم المذاكر الذي ينبغي أن يكون بين أهل منزلة واحد لينظم
بها الصلوة المزلية التي يتم بين نفع وجوه والودع والودع
مالك وعبد وفائدة الدين في يعلم كيفية المذاكر التي يقع بين
النفوس الناس ليتوا في مصالح الإبدان ومصلح بقائه ونفع
الأشياء والمزيد قد حصلنا قسمين إلى ما ينبغي بالملك والملكة
ويجوز على العباس ذلك يتعلق بالفقه والشريعة ويسمى علم القواعد
ولهذا جعل بعضنا قسم أحكام الملهية أربعة وابن ذلك منساق
لأن جعلنا ثلاثة لغرض قسمين منها فقسم واحد منهم هو
أقسام النظرية أي أربعة مجملات قسم المعلومات قال المعلومات
أن يفكر في مقابلة المادة المجسمة في الوجود العيني ولا يزال
أن لا يخرج دعينا في الذهن فهو الطبيعي والأفعال والخاص والملائكة
أن لا يبقا وإنما البتة كذلك كالحق والحق والعقول والنفس وهو
الحق لا يفعل العلم النحل في الفلسفة الأولى كما علم بالوحد والكنة
وأعلم بالمولود وأماها ما تعرض للمراتب فأن لا لأجسام الأ

ولكن لا ينبغي بالآلات الذلولية قسمة بالذات للمادة الجمعية
لما انفكت عنها والموصفة للحركات بها وأما ذات بين المستقيم
كاعتبرت فوجدة في إقام الحكمه وانما يحكى نفسه بها فقلد في
خبر كثيرا والصنف انما يبحث في هذا الكتاب عن قسمي الحكمه
الطبيعيه اعلى الالهى الطبيعي مع تقديمه الى العلم الطبيعي علما
قال القسم الاول في الالهى وانما تارة كما يكون المبحث عن فيه
اشرف من تقدم في فضل الامر والبريحي عن الزايف الاعنى بغير
الشيء لما قال صاحب المنار والمطارات في اكثر من شي على
الامر الموهوبه والاعتبارات الدقيقه المجهول الخ من ان
الوجودات قبل ولهذا ليس بالغ الشيعه اليه في العلم الا في
كما بالغ في الالهى الطبيعي وفي مقالاته المقلد الا في الحق
العالم اى الشاملة للبر والماضى والمآلها وفيها ما بحث في
الاول في الوجود والعدم بصورة وجودي بديهي والوجود
وتصوره المقصور بالبريحي بديهي الاول يمكن بديهيا
على الفكر ما يتوقف عليه الخ يتوقف على الحكمه العقلية في العلم

فلا يخلو ذلك بكون وجود كل شيء غير ماهية وان يكون زائداً ان
يكون مفهوم الوجود لكل ماهية معاً بالمفهوم فيكون الاخرى واما
فكان يلزم زوال اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد المخصوص
اما اذا كان الوجود عين الماهية فظاهر ضرورة زوال اعتقاد
كون الشيء جوهراً باعتقاد كونه عرضاً واما اذا كان زائداً
فمختصاً لها فلا يخلو اذا زال اعتقاد بالخص بغير زوال اعتقاد
بالخص ولا لا يمكن مختصاً ههنا والممكن ان يقول على تقدير ان
يكون الوجود مشتركاً بالاشتراك اللفظي فيحمل ان يكون شيئاً في
الواجب وزائداً في الممكنات والعكس فلا بد من ابطال جميع الا
ممكنات على هذا التقدير حتى يلزم ان يكون الوجود مفهوماً وحداً
والقائمين به قائلون بان الوجود عين في الواجب وزائداً
في الممكنات فكيف يمكنهم الاستدلال على بطلان ذلك لم يخل
اخصار الشيء في الوجود والمعدوم ضربان انا الواقع ومقابلته
المعدوم اي من قلنا ان الشيء اما ان يكون موجوداً او معدوماً
وجود خاص اي على تقدير ان لا يكون الوجود مشتركاً بمفهوم

الزاد

وذلك لانه بالحقيقة كقولنا الشيء اما ان يكون سواداً او معدوماً
ان قلنا ان وجوده لا يتوحد عين كونه سواداً او معدوماً الشيء اما ان
يكون موجوداً او معدوماً خاص او معدوماً ان قلنا ان وجود الشيء
زائداً على ماهية وجوده غير واما صح انقسامه الى الواجب
والممكن كما لا يكون مشتركاً بين اثنين لا يصح تقسيم اليهما وهذا
لا يصح ان يقال انهما مشتركان في شيء لا يخلو لان ما لا يكون
بين اثنين معنواً لا ينقسم اليهما لانقسام العين الى معنوية
مع ان ليس مشتركاً معنواً لان النقسم الى مفهوماته هو ليس العين
وهو مشترك معنوي والتوالي باطله اما الاول فلا اذا قلنا
ان الممكن الموجود له سبب على الوجود حرمها لوجود ذلك
السبب ثم اذا اعتقدنا ان ذلك السبب واجب الوجود زال
اعتقاد كونه يمكن الوجود ولا يزول اعتقاد وجوده اي وجود
السبب بل قال ان يقول ان اراد انه لا يزول اعتقاد الوجود
السبب مطلق فهو مسلم لكن هذا لا يقدح لان خصوصية
السبب الخاص المنقسم لا يمكن اطلاق السبب عامه من اماه

وجود السبب المنقسم لا يمكن
التقدير بالذات وهو وان اراد
انه لا يزول الاعتقاد

فظاهر ان لصحة اخصار الشيء في الوجود والمعدوم وصحة
انقسام الموجود الى الواجب والممكن والاشتركية الاولى لم لا
ان يكون وجود كل ماهية ممكنة زائداً عليها اي على تقدير
ان لا يكون الوجود مشتركاً بمفهوم وجود قيام بعض افراده بنفسه
وهو وجود الواجب فلا يجب زوال اعتقاده بزوال اعتقاد المخصوص
اما على الاول فلان الاعتقاد باحد المتقاربان لا يجب ان يزول
عند زوال الاعتقاد بالآخر فاما على الثاني فلا لانه لخصوصية
له حتى يزول الاعتقاد به عند زوال الاعتقاد بتلك الخصوصية
وتوجهه لا يخلو لان ما لا يكون الوجود مشتركاً بمفهوم الوجود
اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد المخصوصية لانا لوجود الاعتقاد
ان كان هو الوجود الواجب فيحمل ان لا يكون الوجود مشتركاً
مفهومياً ويكون الوجود الواجب قائماً بنفسه لخصوصية
الاعتقاد به لا يزول بزوال اعتقاد شيء من الخصوصيات لانه
وان كان هو الوجود الممكن فيحمل ان لا يكون الوجود مشتركاً
بكونه لانا على ماهية الممكنات فلا يزول الاعتقاد به بزوال اعتقاد

المفهوم

الخصوصية لان الاعتقاد باحد المتقاربان لا يجب ان يزول عند زوال
الاعتقاد بالآخر في نظر لان الاعتقاد باحد المتقاربان يجب ان
يزول عند زوال الاعتقاد بالآخر اذا كان مختصاً بتلك الاشياء
اعتقاده في حاشي القطعية فوجهه ان يقال ان لا يخلو الاعتقاد
اذا كان مختصاً بتلك الوجود بزوال اعتقاد المخصوصية يجوز ان
يكون بعض الوجودات قابلاً لانه ويعتقد انه جوهراً متلاً عند زوال
اعتقاد المخصوصية وهي الجوهريه في المثال لا يلزم زوال اعتقاد
الوجود المميز من ذلك مختصاً بالجوهريه فزواله وزياده
نظر لانه انما يصح سند المنع الشرطية لو كان له الاستدلال من
الخصوصيات مطلق الخصوصيات سواء كانت مطابقة لما في
نفس الامر واما لو كان المراد الخصوصيات التي في نفس الامر
فلا يصح سندا وهو وظ والمؤان على التقدير الاول لا يصح سندا
لانه لا يمكن الاعتقاد لما اعتقد المخصوصية جوهراً فيكون الوجود مختصاً
بالجوهريه باعتقاد معتزلة الاعتقاد وجود الجوهريه بزوال اعتقاد
الجوهريه لا يخفى ان الاول المنظر لا يرد على التوجيه الذي ذكرنا

السلامة
در این کتاب که در این کتاب
مکتوب شده است
در این کتاب که در این کتاب
مکتوب شده است

۵۹

